



تاملی بر پاره‌ای شعارهای جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی ایران نشان داد که اعتمادش را به خاتمی از دست داده است. شعارهای این جنبش نشان می‌دهد که آنها نه تنها اعتمادشان را به خاتمی، بلکه به سیاست اصلاح‌طلبان از دست داده‌اند. صف مستقلی در میان دانشجویان بوجود آمده که خود را از هر دو جناح مستقل می‌داند. شعارهایش رادیکالتر است و می‌گوید که "تق اصلاحات در آمده است". آنها آب پاکی هم روی دستهای نوکران آمریکا و صهیونیسم جهانی می‌ریزند و شعار می‌دهند: "ایران شده فلسطین، ملت چرا نشستین". این شعار به مزاج سلطنت‌طلبان و نوکران آمریکا و صهیونیسم در ایران خوش نمی‌آید. از این گذشته جنبش دانشجویی ایران برای اینکه خط و مرزها را با نیروهای دروغگو و نوکر صفت سلطنت طلب که روی فراموشی حافظه تاریخ حساب باز کرده‌اند روشن کند روز بزرگ و تاریخی شانزدهم آذر را روز دانشجو می‌گذارد. انتخاب این روز و نه روز ۱۸ تیر آنطور که سلطنت‌طلبان خواهان آنند تودهنی روشنی به سلطنت‌طلبان است. آنها با سلطنت‌مرز خود را روشن می‌کنند. آنها به دست‌آورد بزرگ انقلاب شکوهمند بهمین احترام می‌گذارند.

از این گذشته دانشجویان در حمله به خانواده هاشمی رفسنجانی "لیبرال" (فراموش نکنیم که اپوزیسیون خائن و تقلبی قبل از آمدن خاتمی بر سر کار سنگ حمایت از رفسنجانی را به سینه می‌زد و حالا در مورد این خیانتش سکوت کرده است - توفان) شعار می‌دادند: "هاشمی پینوشه، ایران شیلی نیست".

این شعار تاریخی مرز تمایز جنبش دانشجویی با بلندگوهای تبلیغاتی سلطنت‌طلبان و نوکران امپریالیسم آمریکاست که از پینوشه در هنگام اقامتش در انگلستان حمایت کردند، زیرا چهره جنایتکار این عفریت، چهره زشت رهبر کودتای خانانانه ۲۸ مرداد

ادامه در صفحه ۲

مافیای قدرت در ایران و امپریالیسم

برای ادامه غارت ایران از طریق خصوصی کردن منابع نفت، کنترل اسکله‌های بنادر جنوب برای قاچاق کالا، کنترل کامل مجتمع‌های تولیدی، چنگ انداختن بر اعتبارات دولتی و تمام روابط بازرگانی، واردات و فروش مواد مخدر، توسعه بازار پردرآمد فحشاء و فروش دختران ایرانی به شیخ نشینها و پاکستان و... فراهم آورد. آنها بویژه در این امر شتاب دارند زیرا شرایط خارجی و سر رسیدن زمان تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و اشغال این سر زمین ایران را در وضعیت نا هنجاری قرار خواهد داد که مسلماً به نفع جناح مافیای قدرت نیست. این جناح تلاش دارد تا محیط داخل ایران را "امن" کند. پایگاه‌های واقعی و یا انتسابی به آمریکا را در ایران از بین ببرد. آنها

ادامه در صفحه ۳

آش خالته بخوری پاته نخوری پاته

امپریالیسم آمریکا و موازین و پیمانهای بین‌المللی خود داستان مفصلی است که در یک مقاله نمی‌گنجد.

امپریالیسم آمریکا تنها قوانینی را برسمیت می‌شناسد که منافع امپریالیسم آمریکا را در نظر بگیرد. سایر قوانین از نظر امپریالیسم آمریکا بی‌ارزش است و براحستی یک آب خوردن آنرا بزیبر پا می‌گذارد و وقیحانه نیز به آن اعتراف می‌کند. حرف آمریکا این است که "ما گردن گلفتمیم حالا شما چی می‌گید؟".

چنین کشوری نه می‌تواند آزادبخواه باشد و نه دموکرات. چنین کشوری که به حقوق دیگران احترام نمی‌گذارد بوئی از قوانین شهروندی و "جامعه باز" آقای کارل پوپر هم نبرده است. و لذا هیچ نیروی دموکراتی نمی‌تواند جانب امپریالیسم آمریکا باشد و باید بر امپریالیسم آمریکا باشد. فقط نوکران ایرانی

ادامه در صفحه ۵

حمایت شرمگینانه از تجاوز امپریالیسم به افغانستان

گرفت (یعنی اگر هواداران و عوامل کرزای آمریکائی و جاسوس سیا و صد البته سکولار، قدرتشان بر هواداران شاه مسعود بچربد! - توفان)

(نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۷۴ بقلم آقای محسن ابراهیمی).

"...آرامش طلبی، تلاش برای ترمز گذاشتن بر روندی که در جریان است (منظور تجاوز به افغانستان است - توفان) تلاش برای حفظ وضع موجود و برگرداندن تعادلی که پیش از ۱۱ سپتامبر وجود داشت، به سیاست حاکم بدل شده است. پاسیفیسم خط حاکم بر جنبش مقاومت است (مبارزه مردم علیه تجاوز آمریکا به افغانستان مورد نظر است - توفان)". (نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۷۵ بقلم آقای منصور حکمت).

"با این حال بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این کشمکش منطقی به تضعیف اسلام سیاسی منجر میشود". (نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۷۵ بقلم آقای منصور حکمت).

ادامه در صفحه ۴

در اعتراض به حکم ننگین اعدام آغازی جنبش دانشجویی به میدان آمد.

روشن بود که صدور حکم اعدام برای آغازی چنگ و دندان بود که جناح موسوم به انحصار طلبان به جناح موسوم به اصلاح طلبان نشان می‌داد. اهمیت این حکم در لحن تازه آن است.

اگر جناح رفسنجانی - خامنه‌ای - مصباح زدی - هاشمی عراقی این مافیای قدرت تا دیروز با اعزام ششولوف بندی بنام سعید عسگر با روش شیبان بی‌مخ تاجبخش و طیب رضائی به ترور سعید حجاریان مغز متفکر جناح موسوم به اصلاح طلب اقدام کرد و تلاش کرد بر جنبه رسمی ترور دولتی آن سرپوش بگذارد صدور حکم اعدام برای آغازی بیان قانونی و رسمی ترور رادیکالهای جناح موسوم به اصلاح طلبان است. اعلان جنگ کامل است. اگر جنبه آغازی این حکم را بپذیرد و به آن گردن نهد بر اعدام حرکت خود صحنه گذارده است. باید زبان درهم کشد و به گوشه عزلت پناه برد.

اگر جناح افراطیهای مذهبی، محافظه کاران، آدمخواران که بهترین نام برای آنها همان مافیای قدرت است از حکم آغازی چشم پپوشد همانگونه که برخی از سخنگویان آنها گفته‌اند بجای یک آغازی صدها آغا جری پیدا خواهند شد که آنوقت کار مافیای در قدرت را با مشکل روبرو خواهد ساخت. آنها می‌گویند به مصداق "مرگ یک بار شیون یک بار" باید کار را خاتمه داد و از جناح مقابل زهر چشم گرفت.

حساب آنها این است که ما با کشفیدن خاتمی به سمت خود و فراهم آوردن زمینه بیعت وی با خلیفه وقت یعنی خامنه‌ای به جناح رقیب ضربه زده، آنها را بی سر کرده و کار آنها را یکی یکی بسازد و محیط امن و امانی

"هر نوع بند و بست میان آمریکا و پاکستان و ایران و سایر دول حقیقه کردن یک دارو دسته دیگر بر مردم افغانستان محکوم است. اما سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست. باید سرنگون شود" (نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۷۳ بقلم آقای منصور حکمت).

"چنین موضعی (موضع ضد تجاوز آمریکا به افغانستان - توفان) دخالت آمریکا در افغانستان را محکوم می‌کند، اما در قبال حاکمیت طالبان از خود سلب مسئولیت میکند". (نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۷۳ بقلم آقای منصور حکمت).

"اگر نتیجه جدالی که آغاز شده است سرنگونی طالبان باشد آنگاه یکی از شریانیهای اصلی جنب و جوش اسلام سیاسی در منطقه قطع خواهد شد. مخصوصاً اگر با سرنگونی طالبان نیروهای سکولار بتوانند از دست بالا پیدا کردن اسلامیت‌های متشکل در "اتحاد شمال" در حکومت بعد از طالبان مانعت کنند همانقدر گروه‌های اسلامی بیشتر در تنگنا قرار خواهند

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

تاملی بر...

سرلشگر زاهدی جنایتکار را به خاطر القاء می‌کرد. در عین اینکه دکتر مصدق را با آئنده و کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد را با همکاری چاقوکشان و قداره بندانی نظیر شعبان بی‌مخ تاجبخش، طیب رضائی، رمضان یخی، امیر موبور و... و به سخنی لباس شخصی‌های زمان شاه بوجود آمده بود با کودتای "سیا" در شیلی مقایسه می‌کند. این شعار دست ردی بر سینه هواداران پیوندهای ایران چه در زمان شاه منفور پهلوی و چه در زمان حکومت آخوندهاست. دست ردی بر سینه امپریالیسم آمریکاست.

اینها نکات ارزنده‌ای است که در جنبش دانشجویی بچشم می‌خورند و تحریف کنندگان تاریخ بر روی این نکات مثبت و برجسته تکیه نمی‌کنند. آخر هر کس تاریخ طبقاتی را طوری دیگری و از منافع دید طبقاتی خود می‌نگرد. در کنار آنچه بیان شد، این جنبش دانشجویی که هنوز در پنجه تفکر فرمیستی اسیر است و نتوانسته خویش را از نظر فکری از این نظریه رها نماید مبارزات خود را در چارچوب محیط دانشگاه محدود می‌کند و تسلیم آن نوع سازماندهی جنبش می‌شود که رهبران جناح موسوم به اصلاح طلب برایش دیکته کرده‌اند. آنها در مجموع از محیط دانشگاه برای پیوستن به مردم خارج نمی‌شوند و یا در اطراف دانشگاه می‌مانند و بر عکس از مردم می‌خواهند که به آنها پیوندند و در آنجا که باین حرکت دست می‌زنند و به سوی درهای بسته دانشگاه هجوم می‌برند با پا در میانی سردمداران اصلاح طلب جنبش دانشجویی و یا مامورین انتظامات خارج دانشگاه که به بهانه ممانعت از حمله لباس شخصی‌ها به دانشجویان، ولی در واقع برای جلوگیری از پیوستن دانشجویان به مردم و کشیده شدن مبارزه به خیابانها، دانشگاه را محاصره کرده‌اند، روبرو شده و تسلیم می‌گردند. رژیم جمهوری اسلامی دستور می‌دهد که اتوبوسهای فراوانی دانشگاه را محاصره کنند تا تظاهرات دانشجویان از چشم مردم پنهان مانده و در عین حال از پیوند این دو حرکت جلوگیری کنند. سردمداران اصلاح طلب به فشار جنبش دانشجویی برای کسب امتیاز از جناح رقیب نیاز دارند و نه بیشتر. این فشار باید از نظر سیاسی و جغرافیایی محدود بماند تا در زمان گروگرفتن آتش خشک و تر با هم نوزند. تغییراتی که جناح اصلاح طلب بدون رهبری خاتمی می‌خواهد، از خواست رفراندم آغاز می‌گردد و به تغییر در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی و حفظ آن با افزایش اختیارات رئیس جمهور نیز می‌رسد. روند تجزیه سران اصلاح طلب هنوز ادامه دارد و با عقب نشینی خاتمی بیشتر به نظر می‌آید که مانیفست گنجی به کارپایه بخش مهمی از گردانندگان این جناح بدل شود. رئیس جمهوری که با پشتیبانی میلیون‌ها مردم نتوانست غلطی بکند، حال چگونه

می‌خواهد بدون این پشتیبانی با گرفتن اختیارات بیشتر از مجلس به معجزه دست بزند. ایشکال کار در کمبود یا زیاد بود اختیارات رئیس جمهور نیست، در نبود اراده و میل به مبارزه با دشمنان مردم است. خاتمی و دوستانش از مردم بیشتر می‌ترسند تا از لولوی ولایت فقیه. خاتمی و دوستانش حافظین نظم جمهوری اسلامی بوده و هستند. این "بیچاره" را که سیر حوادث زائید و مردم نیز وی را به جلو هل داده بودند و به آدرس عوضی آمده بود، حال دارد در اثر فشار مردم به اصل خود باز می‌گردد. شعار افزایش اختیارات رئیس جمهور شگرد تازه‌ایست که اصلاح طلبان برای سرگرمی مردم ساخته‌اند و چند صباحی نیز مردم را با این شعار دلخوش می‌کنند. این شعار نشانه سردرگمی و بن بست سیاسی خود آنهاست که چون غریقی به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شوند. اختیاراتی که نتوان آنها را در صورت لزوم با زور، با اعمال قهر، با سرکوب بیرحمانه مقاومت کنندگان در مقابل اعمال این اختیارات از پیش برد اختیارات نیست، چک بی محل است، بلوف تو خالی است که رقیب نیز دستش را خوب خوانده است.

مافیای در قدرت ذره ذره سردمداران اصلاح طلب را از مردم منفرد می‌کند و یا آنها را به تسلیم وا می‌دارد و یا سرشان را به سنگ خواهد زد. شعار دیگری که اصلاح طلبان پیش کشیده‌اند شعار همه پرسی است. این شعار نیز از خواست قبلی چیزی کم و کسر ندارد و مانند چک بی محل است. نخست اینکه معلوم نیست عامل برگزاری همه پرسی چه مقامی است. سپاه پاسداران و بسیج، بنیاد مستضعفان، دفتر رهبری، شورای نگهبان، مرجع تشخیص مصلحت رژیم، نیروهای انتظامی و وزارت کشور ...

معلوم نیست که هواداران رفراندم که شعار جنبش دانشجویی نیز می‌باشد از کدام مقامی در خواست این اقدام را دارند. از رئیس جمهور خاتمی، از خامنه‌ای، از رئیس مجلس شورای اسلامی... در یک کلام روی سخن آنها با کیست؟ البته این ابهام ناشی از آن است که طرح کنندگان این پرسش خود نیز نمی‌دانند که چه باید بکنند و چه می‌خواهند. جنبش آنها صرفاً اعتراضی است.

حال فرض کنیم مجلس و خاتمی با برگزاری رفراندم موافقت کردند و وزارت کشور را مشول برگزاری آن نمودند. اگر این خواست با یک برآمد شورای نگهبان و یا تشر رهبر به گور سپرده شد چه تدارکی برای ادامه کاری دیده شده است. هیچ!

اگر رهبر خود با کمک ایدای خود رفراندم را با نتیجه مورد قبولش پایان رساند چه تدارکی برای مقابله با آن چیده شده است. هیچ!

رهبران اصلاح طلب سردرگم‌اند زیرا استراتژی و یا بهتر بگوئیم اراده نیل به قدرت درست سیاسی را ندارند.

زیرا برای این کار باید به نیروی مردم تکیه کنند، باید آنها را بسیج کنند، باید برای بسیج آنها علیه جمهوری اسلامی سازماندهی کنند، تبلیغات نمایند و شعار دهند، باید خواسته‌های بعد از کسب قدرت سیاسی را بطور درست مطرح کنند، باید از شعار مسخره "نافرمانی مدنی" دست بکشند و مردم را به مقابله به مثل دعوت کنند. آنها از بسیج مردم می‌ترسند و لذا نمی‌توانند این راه را که به سرنگونی کامل جمهوری اسلامی با تمام عواقب آن منتهی می‌شود بپذیرند. لذا شعار رفراندم شعار بدون پشتوانه می‌گردد.

از این گذشته مضمون رفراندم معلوم نیست. رفراندم برای چه منظوری؟ برای برجیدن بساط جمهوری اسلامی؟ آیا جناح مافیائی در قدرت به خواست دموکراتیک مردم گردن می‌نهد؟ و یا کار به مبارزه قهرآمیز می‌کشد؟

آیا رفراندم برای آن صورت می‌گیرد که نوع حکومت تعیین شود؟ خواست مشخص در این مورد کدام است؟ سلطنت طلبان نیز خواهان رفراندم هستند. آنها رفراندم زمان انقلاب را که اکثریت قریب به اتفاق مردم سلطنت را به زباله دان تاریخ فرستادند چون بنفشان نبوده قبول ندارند و بقول معروف چر می‌زنند. آنها با رفراندمی موافق هستند که از قبل معلوم باشد که سلطنت از صندوقهای آن سر بر آورد. این است که بوق های تبلیغاتی آن‌ها خواهان رفراندم است و می‌گویند مردم باید نوع حکومت را خودشان قبول کنند. گذشته‌ها گذشته و از حالا همه چیز قابل قبول است. بنظر آن‌ها رفراندم انتخاب بین جمهوری و سلطنت است. انتخاب بین طاعون و وباست. انتخاب بین این است که کدام سلسله از مفتخوران، تهی مغزان، عیاشان، دزدان و غارتگران فقط به صرف یک پیوند بیولوژیکی شایستگی زورگویی به مردم ایران را دارند. مردم ایران باید میان ظل الله و روح الله یکی را انتخاب کنند که بنام قیم مردم فکر کند و عمل نماید. رفراندم آنها انتخاب بین تاج و عمامه است.

برخی نیز بر این باورند که رفراندم میان انواع شکلهای جمهوریت است. بنظر آنها انتخاب میان سلطنت و جمهوری را انقلاب شکوهمند بهمین که چون خاری به چشم سلطنت طلبان فرو می‌رود یکبار برای همیشه انجام داده است. تاریخ نمی‌تواند با تف سر بالا زندگی کند. آنها از رفراندم این درک را دارند که میان جمهوری اسلامی و جمهوری دموکراتیک و یا مردمی یکی را انتخاب کنند. جناحهای ملی-مذهبی که نفس نامشان پرده از ماهیت آنها بر می‌دارد طبیعتاً با جمهوری دموکراتیک توافق ندارند. رفراندم از نظر آنها انتخاب میان جمهوری اسلامی با ولایت فقیه و جمهوری ملی مذهبی ایران است. در حقیقت بر سر مضمون رفراندم درک روشنی میان کسانی که آنرا بر

ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

تاملی بر...

زبان می‌آورند و خود را اپوزیسیون رژیم می‌دانند و یا واقعاً هستند، وجود ندارد.

تازه انتخاب میان اشکال جمهوری هنوز بیانگر هیچ چیز نیست. باید روشن کرد که هر کس از جمهوری انتخابی خود چه برداشتی داشته و چه چیز را می‌فهمد و با کسب قدرت سیاسی چه چیزی را می‌خواهد به مردم عرضه کند. اگر نه مضمون رفتارند و نه عامل اجرای آن معلوم باشد، این رفتارند فقط شعار تو خالی بیش نیست. دانشجویانی که با حسن نیت و از روی دشمنی با جمهوری اسلامی و نفرت از آن این شعار را تکرار می‌کنند عملاً از جنبه نظری گرفتار بندهای تبلیغاتی-ایدئولوژیک رفرمیستها هستند. جدا کردن فیزیکی خطوط خویش از آنها، ایجاد صف مستقل سازمانی هنوز به معنی جدائی نظری نیست و این همان وضعی است که در جنبش دانشجویی وجود دارد. این ضعف فقط می‌تواند با نگرش به یک‌گزینش سوسیالیستی، با تکیه به طبقه کارگر و پذیرش رهبری و سیادت این طبقه از طریق حزبی در مبارزه بر طرف شود. فقط رهبری حزب طبقه کارگر و نظر داشت به منافع استراتژیک این طبقه و تلاش برای استقرار جامعه بدون طبقه است که می‌تواند جنبش دانشجویی را از این سردرگمی و از چنگال اسارت نظری رفرمیستی بدر آورد. تا این چارچوب نشکند این دوران تسلسل از قبول شکل معینی از استعمار به شکل پیشرفته‌تر آن تمامی ندارد. کمونیستها باید این دور شیطانی را بگسلند.

از این گذشته همواره باید یک نیروی آماده و انقلابی برای بسیج مردم وجود داشته باشد تا از نتایج همه پرسی مورد نظر آنها جانبازانانه دفاع کند. باید یک نیروی اجتماعی وجود داشته باشد تا حامی دستاوردهای یک همه پرسی عمومی باشد. بدون این پایگاه مادی اجتماعی، شعار همه پرسی تکرار طنین ویژه‌های دلچسب است.

در این عرصه مارکسیست-لنینیستها از طریق حزب طبقه کارگر باید جنبه‌های نظری همه پرسی را برای مردم روشن کنند. چه کسی آنها برگزار می‌کند، چه مضمونی این همه پرسی دارد و چه نیروی اجتماعی باید از دستاوردهای آن دفاع کند.

طبیعتاً در این همه پرسی سلطنت طلبان جانی ندارند. زیرا حاضر نشده‌اند به رای اکثریت مردم ایران، به خونبهای انقلاب پر شکوه بهمین تن دهند. آنها می‌خواهند ترور و دیکتاتوری خود را به رای عمومی بگذارند و امیدوارند که این بار به اعتبار یاری سازمانهای جاسوسی و وحشت بی‌پایانی که ملاحا در ایران بر پا داشته‌اند مجوزی برای ترور پهلوی پیدا کنند. تکلیف سلطنت را مردم ایران یکبار برای همیشه روشن کرده‌اند. و این اتفاقاً عین دموکراسی است.

مشروعیت این امر صرفاً از رای اکثریت نیست از انقلاب ایران نیز هست. خوب است که سلطنت طلبان که اقلیت ناچیزی هستند به رای اکثریت شکننده مردم احترام بگذارند و سرمایه‌های خود را در خدمت منافع آتی ایران قرار دهند.

کمونیستها باید شعار رفتارند را سمت دهند. طبیعی است که آنها هوادار سوسیالیسم‌اند ولی هر شکل حکومت دموکراتیکی را که حقوق کارگران و مردم را برسمیت بشناسند و سنگی در راه فعالیت آنها ایجاد نکنند به این حکومت قرون وسطانی ترجیح می‌دهند. مضمون همه پرسی باید پیشاپیش مطرح گردد که مردم بدانند برای چه خواهان همه پرسی‌اند. در اینجا است که مرزها روشن می‌گردد. مرزبندیها باید قبل از رای‌گیری‌ها روشن باشد. شعار همه با هم عمرش بسر رسیده است.

شرط پیروزی در این امر و اتخاذ تاکتیک روشن و محاسبه اقدامات و سیاستهای دور و نزدیک در شکل طبقه کارگر تلاش برای بسیج این طبقه و تقویت حزب واحد طبقه کارگر ایران است. بدون حزب طبقه کارگر در مورد هیچ یک از نکات بالا امکان ایفای نقش و تاثیرگذاری مطلوب در صحنه شطرنج سیاسی جامعه ایران وجود ندارد. تنها صف مستقل نظری و سیاسی و سازمانی طبقه کارگر است که ضامن پیروزی در این مبارزه است و می‌تواند مقاومت دشمنان را درهم شکند. مبارزه برای همه پرسی بدون تدارک درهم شکستن مقاومت دشمنان از طریق اعمال قهر ممکن نیست. هر کس عکس آنرا می‌گوید می‌خواهد مردم ایران را گوشت دم توپ نماید. می‌خواهد که دشمنان دموکراسی در ایران از کشته پشته سازند. آنکس که نظریه "نافرمانی مدنی" را بجای آمادگی برای اعمال قهر انقلابی می‌گذارد هوادار بیشترین قربانی و کسب ناچیزترین امتیازات است. آنکس اساساً مخالف اعمال قهر نیست، مخالف اعمال قهر از طرف مظلوم است. وی قهر ستمگر را تایید می‌کند. آنکس خوب می‌داند که چنانچه مردم به قهر انقلابی روی آورند جمهوری‌ای را بر سر کار می‌آورند که ستم و ستمگری، بهره‌کشی انسان از انسان را برای همیشه از بین ببرد. آنکس هوادار حذف بهره‌کشی نیست زیرا خودش به این بهره‌کشی نیاز دارد. وی جامعه سرمایه‌داری متعارف با مختصات ویژه یک کشور زیر سلطه را می‌خواهد که "آزادانه" درهایش بدون هیچ استبداد و محدودیتی به روی سازمانهای "برسمیت شناخته" شده و "دموکراتیک" بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی در دنیای آزاد سرمایه‌داری باز باشد. تئوریهای این اسارت نامرئی اقتصادی را کارل پوپر اثربشی و بسیاری اندیشمندان "جامعه‌باز" تدوین کرده‌اند که در مانیفست گنجی بازتاب خود را یافته است.

باید سرطان جمهوری اسلامی را با یک عمل جراحی عمیق به زباله دان تاریخ افکند. اگر این مقدمات آماده نباشد و یا ننگردد، از شعار همه پرسی چیزی در نمی‌آید و در آتیه با یک شعار سرگرم کننده دیگر جایگزین می‌گردد.

#####

مافیای...

می‌خواهند هر احتمالی را که می‌تواند مورد بهره‌برداری نیروهای انقلابی ایران و یا امپریالیسم آمریکا در منطقه قرار گیرد برجینند تا حضور فعال امپریالیسم آمریکا در منطقه موجبات فعال شدن آنها را فراهم نیابد و زمینه اعمال نفوذ امپریالیسم آمریکا را در ایران از بین ببرد. سرکوب جنبش دانشجویی و نمایندگان رادیکال اصلاح طلبان، سرکوب نهضت آزادی و هسته‌های مقاومت نارضائی مردمی همه و همه از ترس رژیم سرچشمه می‌گیرد. آنها میان فشار مردم از باین و درون و فشار امپریالیسم از بالا و بیرون گیر کرده‌اند.

مبارزه آنها مبارزه علیه امپریالیسم نیست مبارزه‌ای در خدمت سرکوب مردم و حفظ منافع مافیای قدرت در ایران است که با تغییر رژیم سرش بر بالای چوبه‌های دار خواهد بود. این را مافیای در قدرت خوب فهمیده است.

تحریکات سلطنت طلبان، پخش بیحساب دلارهای آمریکائی در این اواخر در میان سلطنت طلبان و جناحهای چپ و راست هوادار آمریکا و تمدن آمریکائی آن، تبلیغات وسیع رسانه‌های جمعی لس آنجلسی با چهره‌های "چپ" و راست و جنگ تبلیغاتی آنها و فرستادن جعلیات و تحریفات بر سر آنتهای گیرندگان ایرانی، حمایت از حامیان ایرانی سیاست آمریکا در تجاوز به عراق و افغانستان و یوگسلاوی و ایران و نامه‌نگاری عمال بی‌تقاب و نقابدار به امپریالیسم آمریکا به مصداق "گر نادری نیست اسکندری پیدا شود"، متشکل کردن سلطنت طلبان در شهرهای مختلف و راه افتادن نمایندگان استبداد محمدرضاشاهی برای سخنرانی به شهرهای مختلف اروپا و آمریکا همه و همه حاکی از فشار امپریالیسم آمریکا است که با برنامه‌ای دراز مدت و به قصد شوم یغماگری به منطقه و آنها نه برای نجات ایران به زعم خوشخیلان و تبلیغات دروغین سلطنت طلبان، بلکه برای تسلط کامل بر ایران، غارت نفت آن و آرزائنتینی کردن جامعه ایران می‌آید. امپریالیسم آمریکا مخارج "آزادی" ایران را با تسلط بر نفت ایران و دزدیدن رایگان آن در می‌آورد.

استقرار امپریالیسم آمریکا در بغداد و آوردن یک ژنرال مک آرتور دیگر تا اوضاع عراق "عادی" شود، زمینه‌ای برای تحریکات در خوزستان و تقویت حرکت‌های

ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

مافیای....

تجزیه طلبانه در خوزستان بنام "عربستان اشغالی"، کردستان و آذربایجان و بلوچستان ایران است تا لقمه های کوچک و قابل بلعی برای کوسه های امپریالیست در منطقه فراهم گردد. راه پیشگیری از این خطر سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است تا بتوان با تکیه بر قدرت لایزال مردم و رهبری مبارزات آنها در مقابل توطئه و دسایس امپریالیستها مقاومت کرد.

جناح مافیای در قدرت حسابش این است که مخالفان خویش را در شرایط نابرابر به میدان بکشد و همان بلایی را که در سال ۱۳۶۰ در ایران بر سر نیروهای انقلابی آورد که در واقع با "قیام بازی" کردند، بر سر رقبای خویش بیاورد.

این حکم محصول خطای لپی و یا زهر چشم گیری ساده نیست، محصول یک برآورد سیاسی است و در شرایطی اتخاذ می شود که خاتمی با مافیای قدرت بیعت کرده، جناح اصلاح طلبان سرگشته بوده، مردم از اصلاح طلبان روگردانده و ناظر انفراد آنها شده و آمریکا بر دروازه های بغداد می کوبد و ایران را از اطراف و از آسمان محاصره کرده است. در این شرایط مافیای در قدرت با پیروزی خود در این مصاف حساب می کند و از فقدان سازمان گسترده، پر نفوذ و انقلابی رهبری کننده مبارزه مردم سود جسته و می خواهد کار را یکسر کند.

در مقابل آن بریدن مردم از جناح موسوم به اصلاح طلبان و باز شدن چشم آنان به بیفایدی "اصلاحات" و اینکه باید رژیم جمهوری اسلامی را برچید بجای آنکه آنرا اصلاح کرد، توسعه این نارضائی در میان پاسداران و بسیجیان، در میان خانواده های شهدا و تمام پایگاههای سستی رژیم جمهوری اسلامی، نارضائی عظیم طبقه کارگر و اعتصابات پی در پی آنها وضعیتی را ایجاد کرده است که روشن نیست معادله پیروزی در نبرد مافیای در قدرت درست از کار در آید. این دو گانگی است که اختلافات درون مافیای در قدرت را نیز تشدید می کند.

کمونیستهای ایران یعنی مارکسیست لنینیستهای ایران باید با چشم دوختن به دست و پنجه نرم کردن جناحهای مختلف حاکمیت در ایران و با دلخوشی نسبت به آنها و یا با تقویت این یا آن گروه از آنها در مقابل گروه دیگر مبارزه کنند. باید این فضای مبارزه در چهارچوب حاکمیت، فضائی را که عده ای از ترس اوج و تعمیق مبارزه مردم بر آن نام "نافرمانی مدنی" گذاشته اند در هم شکنند و مردم را با روحیه مبارزه فعال، قاطع، قهرآمیز، هدفمند و آماده فداکاری پرورش دهند. آنها باید به مردم ایران تکیه کنند که خواهان تغییرات بنیادی هستند. شرایط از هر نظر آماده می شود و جنب و جوشهای نیروهای طبقاتی مختلف و فعال

شدن آنها حاکی از همین تغییر وضع در ایران و جهان است. کمونیستها باید از طریق سازماندهی مستقل طبقه کارگر ایران، مردم را سازمان دهند. بعنوان نیروی قطعی وارد میدان مبارزه شوند. تنها با حزب است که می توان این کار عظیم را به پیش برد. تشتت مارکسیست لنینیستها بنفع دشمنان مردم ایران از جمله سلطنت طلبان است. باید همه نیروها را در جهت واحد بکار گرفت، امپریالیستها و سلطنت طلبان نوکر آنها را افشاء کرد و مانع گردید که ساواکیهای سابق، شکنجه گران سابق، دارودسته های حزب فاشیستی رستاخیز و نظریه پردازان آن، دزدان و غارتگران مال مردم و شعبان بی مغه "اعاده حیثیت" شده و همه اعمال خود فروخته کودتای خانثانه بیست هشت مرداد سال ۱۳۳۲ برای چپاول مجدد ایران و تقویت مذهب و مبارزه با کمونیسم و سرکوب طبقه کارگر مجدداً با یاری امپریالیستهای آمریکا و اروپا بر سر کار آیند.

#####

حمایت شرمگینانه....

۱- سرنگونی طالبان و رهایی مردم افغانستان... قدمی بجلو و پیش شرط دستیابی به یک جامعه آزاد و انسانی در افغانستان است (نقل از قطعه نامه در باره اوضاع افغانستان انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶).

"سازمانها، جریانها و مردم آزادخواه، بشردوست و مترقی باید سازمان ملل و دولتهای غربی را تحت فشار بگذارند و خواهان آن شوند که ترتیبات سیاسی ای که در صورت سرنگونی طالبان در افغانستان حاکم می شود اصول زیر را بعنوان اصول پایه ای حقوق مردم افغانستان محترم شمرده و تضمین کند (انشاءالله در تخریب جامعه افغانستان توصیه های حزب کمونیست کارگران ایران را نیز در نظر بگیرند-توفان):

الف) آزادی های سیاسی از جمله آزادی بیان، تشکل و عقیده.

ب) آزادی مذهب و بی مذهبی.

ج) حقوق فردی و مدنی کلیه مردم.

د) برابری زن و مرد.

ه) لغو قوانین ضد زن موجود.

و) برقراری یک دولت سکولار غیر مذهبی- غیر قومی" (نقل از قطعه نامه در باره اوضاع افغانستان انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶).

"معنای واقعی و عملی این صلح طلبی چیست؟ صلح با چه نیرویی؟ این صلح طلبی یعنی طالبان کماکان در قدرت بمانند... (از مصاحبه خانم آذر ماجدی با انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶ در باره تفسیر قطعه نامه در باره اوضاع افغانستان).

"جنگ افغانستان، جنگ آمریکا و ائتلاف وسیعی از کشورهای مختلف جهان بود که با هدف سرنگون کردن حکومت طالبان، یعنی یکی از کانونهای قدرت اسلام سیاسی در منطقه و جهان، صورت گرفت.

سرنگونی طالبان و اسلام سیاسی در این جنگ هم برای مردم افغانستان و هم برای مردم منطقه و جهان امری مثبت بود. جانشین حکومت طالبان، در این چهارچوب، هر کس که بود، به معنی کاهش مشقت مردم در افغانستان و تضعیف اسلام سیاسی در منطقه بود" (یعنی در میان گزینش بین طالبان و "سیا"، "سیا" مرجح است -توفان).

(نقل از مصاحبه آقای کورش مدرسی در باره حمله آمریکا و استراتژی جدید اعمال قلدری در جهان - در ماه سپتامبر ۲۰۰۲)

"آخرین نوشته منصور حکمت، مقالات او در مورد ۱۱ سپتامبر که در چهار شماره انترناسیونال منتشر میشود، در واقع پرچم دنیای متقدم در مقابل تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب هر دو است. در ۱۱ سپتامبر تروریسم ناتو و اسلام سیاسی دست پرورده او در برابر هم قرار میگیرند و در برخورد به این واقعه تنها خط و موضع منصور حکمت که همیشه منتقد و افشاءگر نظم نوین جهانی است، میتواند فریاد اعتراض بشریتی باشد که در منگنه این دوا رتجاع گرفتار آمده است". (نقل از سخنرانی حمید تقوایی تحت عنوان "منصور حکمت که بود"، مندرج در نشریه انترناسیونال هفتگی شماره ۱۱۶).

حال جا دارد به ارمغانی که تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا برای "رفع مشقات مردم افغانستان" آورده است یک کمی توجه مبذول داریم:

دریا سالار "جان استافلین" سخنگوی وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون، گفت که طبق اطلاعات بدست آمده، تعدادی از مقامهای تشکیلات طالبان در نتیجه کنار آمدن با نیروهای ضد طالبان، از اسارت گریخته اند. (۳۰ آذر ۸۰ نيمروز).

کرزای پس از انتصاب خود از همان روز نخست آب پاکی به روی دست بازی خوردگان ریخت و گفت: "بهترین اقدام ما مقابله با تروریسم است و باید بین طالبان و تروریستها فرق گذاشت."

"فضل الهادی شینواری" قاضی القضاة افغانستان رئیس قوه قضائیه به ناگهان اعلام می کند:

"خانم سیمیا ثمر وزیر سابق امور زنان افغانستان پس از این نمی تواند یست رسمی و دولتی داشته باشد" "سخنان خانم ثمر غیر مسئولانه و خلاف منافع ملت افغانستان بوده است"

خانم ثمر احضار می گردد و مورد بازجویی قرار می گیرد.

اتهام او بی اعتقادی به شریعت و دین اسلام است."

(نقل از نيمروز ۱۴ تير ۱۳۸۱)

"گزارشها از افغانستان حاکی است که مقامات کابل، پایتخت این کشور، بخش فیلمهای هندی از تلویزیون را ممنوع کرده و دستور داده اند که رادیو کابل از بخش

ادامه در صفحه ۵

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

حمایت شرمگینانه....

ترانه با صدای زنان خودداری کند.

این تصمیم از سوی "محمد اسحاق" که به تازگی به سمت ریاست رادیو و تلویزیون دولتی افغانستان منصوب شده، اتخاذ شده. او یک عضو ارشد جبهه متحد شمال بوده است (نیمروز ۱۵ شهریور ۸۱).

کرزای در لویه جرگه در ۲۰۰۲/۶/۱۳ با اکثریت شکننده‌ای به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان انتخاب شد.

"کرزای گفت: "بهترین کاری که ما کردیم شرکتان در مبارزه علیه تروریسم بود". افغانستان مجدداً عضو جامعه جهانی است. وی لحن مسالمت جوینانه‌ای نسبت به بنیادگرایان طالبان اتخاذ کرد و گفت که آنها تحت "فوذ خارجی" بودند. این دشمنان خارجی افغانستان مسبب کشتار و جنگ‌اند که طالبان انجام داده‌است" (نقل از روزنامه آلمانی زبان زود دویچه تایونگ مورخ ۲۰۰۲/۶/۱۴).

"سیاف از لویه جرگه خواست تا دولت انتقالی افغانستان را اسلامی نامگذاری کند و آصف محسنی ملای دیگر، در یک تقلب آشکار از نمایندگان خواست برای تأیید و تصویب نظر سیاف قیام کنند! گزارش از بی‌بی‌سی:

روز یکشنبه گذشته در چهارمین روز اجلاس لویه جرگه اضطراری، دو تن از ملایان شرکت کننده در اجلاس برغم دستور جلسه و بطور فی‌البداهه خواستار افزودن نام اسلامی به دنبال نام دولت انتقالی شدند. پیشنهاد از سوی عبدالرسول سیاف طرح شد و ملا آصف محسنی خواستار قیام حاضران برای تأیید و تصویب آن شد. او گفت هر کس که مسلمان است برای تأیید این نظر قیام کند و همه به پا خاستند!" (نقل از نیمروز مورخ ۳۱ خرداد ۸۱).

یعنی جمهوری افغانستان به شیوه "دموکراتیک" اسلامی شناخته شد و از دردهای ملت افغانستان کاسته شد.

کسی که این نقل قولها را می‌خواند و نتایج تجاوز آمریکا را به افغانستان می‌بیند برایش مسلم است که رهبران "حزب کمونیست کارگری ایران" تجاوز امپریالیسم آمریکا را به افغانستان مثبت ارزیابی می‌کنند و آنرا قدمی به پیش می‌دانند و خواهان آنند که نظیر این گامهای مثبت و مترقی، همیشه برداشته شود. استدلال همان استدلالی است که استعمار تمدن اروپا در مورد اسارت آفریقای بربر عرضه می‌کرد.

در مقالات آنها از ترس مردم جملات گمراه کننده‌ای دیگری نیز برای لاپوشانی این اعتقاد سر هم بندی شده که کاملاً متناقض یکدیگرند ولی روح کلی نظریات آنها حمایت از تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان است. روح نظریات آنها را کیهان لندنی با شجاعت و به بهترین وجهی بیان کرده است:

"به طور خلاصه اصول استراتژی جدید آمریکا عبارتند از: ... حمایت از پلورالیسم و دوتلهای طرفدار دموکراسی و مدرنیته در کشورهای اسلامی به منظور جلوگیری از زمینه رشد تروریسم مایه گرفته از تعصبات عقیدتی یا تبعیضات اجتماعی" (کیهان لندنی ۱۰/۴ مهرماه ۱۳۸۱).

کیهان لندنی مدافع سینه چاک این نظریه است و آنرا برای همه جهان تجویز می‌کند.

شفافیت را از کیهان لندنی بیاموزید. و به مردم ایران مغلظه کاری را تحویل ندهید.

در نشریه یک سازمانهای افغانی می‌آید:

"... آن چیزیکه در کشور هنوز سالم و دست نخورده بود به خاک یکسان گردیده راه‌ها، میدانهای هوایی شفاخانه‌ها، مکاتب و جنگلات کشور از بین برده شده و در داخل کشور علفچرها و زمین‌های زراعتی با مین‌های خوشه‌ای فرش شده‌اند.

جنگسالاران جنایتکار بر سر سرنوشت مردم حاکم شده‌اند مردم در هیچ جای کشور احساس امن نمیکنند غارت دارائی‌های مردم و قتل و قتل به اوج خود رسیده است. هر کسی بر ضد این اوضاع اعتراضی کند و از پایمال نمودن حقوق بشر و احترام به کرامت انسانی که از طرف قوای آمریکائی در اطراف کشور، خصوصاً حملات ناگهانی ضربتی در دهات، بر حریم خانه‌های مردم به بهانه مخفی گاههای طالبان و اعضای القاعده، صورت میگیرد، شکایت نماید و از مقدمات خود دفاع نماید و یا دست به دفاع و مقاومت زند بنام تروریست، طالب و عرب، القاعده روانه زندان در قندهار میشود و زیر باز پرس جدی قرار گرفته تهدید به مرگ می‌شود."

یکی دیگر از تشکلهای افغانی می‌نویسد:

بنام "آزاد" سازی افغانستان از سر رژیم طالبان و القاعده، تمام زیر ساخت باقیمانده از جنگ ۲۳ ساله را، بمباران و ویران می‌کنند، و ما سکوت می‌کنیم. بنام اینکه جنگ صرف علیه طالبان و القاعده است، تا بحال بیشتر از بیست هزار مالکی و چند هزار نفر اسیر دست بسته را (حدود ده بار بیشتر از قربانیان نیویورک) می‌کشند و ما سکوت می‌کنیم.

بنام اینکه القاعده به ساختن سلاحهای کشتار جمعی دست یازیده است، از سلاحهای نیمه اتمی و دارای اشعه رادیو آکتیف در ولایت بلخ، توره بوره (ننگرها) پکتیا، مناطق غربی کشور و سایر جاها، استفاده می‌کنند که به شهادت متخصصین صاحب صلاحیت در این زمینه، محیط زیست و سلامت انسانها و کودکان ما در آینده، جداً در خطر قرار گرفته است، و ما سکوت می‌کنیم.

....

بنام "عدالت بی‌مرز" می‌آیند و قریه‌ها، کودکان مجالس غم و شادی مردم را کابوای منشانه بمباران میکنند، و

وقتی رسوائی آن از پرده بیرون می‌افتد، حتی یک معذرت هم نمیخواهند و فقط در برابر هر کشته مظلوم ۲۰۰ دلار و برای هر زخمی (که اگر زنده بماند، باید تا پایان عمر از رنج و بیکاری عذاب بکشد) ۶۰ دلار می‌پردازند. "عدالت بی‌مرز" آمریکائی، ارزش زندگی افغانها را، ۲۰۰ دلار تعیین کرده است. اما اگر بینی یک آمریکائی، اروپائی یا اسرائیلی خون شود، میلیونها ارزش دارد و این ننگ را با سکوت خود می‌پذیریم". وقتی انسان فریاد دردهای افغانها را می‌شنود چه میتواند بگوید وقتی می‌بیند که "حزب کمونیست کارگری ایران" نه تنها سکوت نمی‌کند سهل است بلکه در خدمت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل، این وحشیگریها را بعنوان رفع مشقات مردم افغانستان و یا پیروزی "تمدن" بر "اسلام سیاسی" مورد تأیید هم قرار می‌دهند.

آتش خالته...

امپریالیسم می‌تواند از این همه گردن کلفتی و جنایت حمایت کند و خواهان تجاوز آمریکا به ایران و سایر ممالک باشد.

حال به کارنامه این امپریالیسم توجه کنید:

۱- آنها از امضاء پیمان منع استفاده از سلاحهای اتمی مورخ ۱۹۹۶ سرباز زد و شایعات مبنی بر این که امپریالیسم آمریکا در پی از سر گرفتن آزمایشهای هسته‌ایست در مطبوعات جهان بازتاب یافته است.

۲- آنها از امضاء پیمان منع تولید مین‌های ضد انسانی سر بز زدند. در حالیکه ۱۲۵ کشور این پیمان را امضاء نموده‌اند.

منطق آمریکا این است که فقط توسط این مین‌هاست که میتوانیم از کشور دوست و متحدمان کره جنوبی که "مترقی" و "تمدن" و "دموکراتیک" است در مقابل تجاوز کشور دیکتاتوری و شرور و عقب مانده کره شمالی حفاظت کنیم. آمریکائی‌ها خود همواره از این مین‌های ضد بشر برای "حفظ حقوق بشر" و "جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی" و مبارزه با "تروریسم" استفاده کرده‌اند. آخرین بار آن در افغانستان بوده است.

۳- آنها موافقتنامه کیوتو در باره حفاظت از هوای محیط زیست، یعنی هوائی را که همه ما تنفس می‌کنیم و صاحب آن امپریالیسم آمریکا نیست، سرباز زدند و این در حالی است که ۱۷۸ کشور جهان به زیر آن امضاء گذارده‌اند.

۴- آنها از امضاء پیمان حقوق کودکان سازمان ملل متحد که باعضای جمهوری اسلامی و عراق و سایر کشورهای شرور و تروریست و ضد دموکرات و عقب مانده و جنایتکار رسیده است سرباز زدند. تنها دو کشور هستند که این جسارت را از خود نشان داده‌اند،

ادامه در صفحه ۶

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

ش. خالته...

آمریکا و سومالی. آمریکا این عدم امضاء را با استدلالات جمهوری اسلامی که حقوق کودکان در دست ولی دم است و این در کتب مذهبی تعیین شده است توجیه کردند.

۵- آنها پیمان آ.ب.م. در مورد کنترل و تحدید موشکهای دفاعی را که امضاء کرده بودند در پایان سال ۲۰۰۱ ملغی نمودند. زیرا آمریکا در پی ساختن سیستمهای دفاعی موشکی در آسمانها بنام سیستم "جنگ ستارگان" است و این امر با محتوی پیمان فوق در تناقض قرار میگیرد.

۶- پیمان منع تولید سلاحهای میکروبی از جانب آمریکا در سال ۱۹۷۲ امضاء شده است ولی آمریکا مانع پیدایش مکانیسمی است که بشود تولید این سلاحها کشتار جمعی را کنترل کرد. زیرا پای خود امپریالیسم آمریکا در میان است و آنها که از خطر تولید "سلاحهای کشتار جمعی" در عراق نهره میزنند و حتی به مکانیسم اعزام بازرسان سازمان ملل متحد نیز تن نمی دهند تمایلی ندارند که سازمان ملل سری به آزمایشگاهها و مراکز تولید "سلاحهای کشتار جمعی" آمریکائی بزند. گویا سلاحهای کشتار جمعی آمریکا برای استفاده نیست، برای تماشا و موزه است!!؟؟

۷- آنها در سال ۱۹۹۶ به امضاء پیمان منع تولید سلاحهای شیمیائی تن دادند. ولی تا به امروز در کار رسیدگی و بازرسی آن اخلال می کنند. آمریکائیها نخستین کشوری هستند که این سلاحهای جنایتکارانه را در جنگ ویتنام مورد استفاده قرار داده و صدها هزار نفر را کشته و زمینهای مزروعی مردم ویتنام را بایر کرده و شرایط مادی هستی آنها را بر باد داده اند. آنها از جمله ممالک امپریالیستی هستند که بر رژیم عراق یاری رساندند تا در جنگ ایران و عراق، با حمایت مستقیم آنها از سلاحهای سمی و شیمیائی استفاده کنند و در جزیره مجنون که در تسخیر ارتش ایران بود، هزاران سرباز ایرانی را باین وسیله بکشند تا ذخایر عظیم نفت این جزیره را که قراردادهای آن با فرانسه بسته شده است بالا بکشند.

۸- آنها منشور ملل متحد در مورد حقوق ملل را برسمیت نمی شناسند و استراتژی جدید خود بنام "عملیات پیشگیرانه" را به جای آن نشانده اند.

آنها حق استفاده از "نخستین ضربه" را برای خود محفوظ می دارند.

حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تساوی ملل برای آنها حرف مفت است.

۹- آنها کمکهای مالی خود را به یونسکو به این خاطر که با گزارشهای آن موافق نبودند قطع کردند.

۱۰- آنها خواهان اجرای قطعنامه های سازمان ملل متحد در مورد تادیب اسرائیل و محکومیت صهیونیستها نیستند و در آن اخلال می کنند. ولی همین

بی اعتنائی نسبت به قطعنامه های سازمان ملل از طرف دولت عراق را محکوم کرده عراق را مستوجب تنبیه شدید می دانند.

۱۱- آنها قرارداد ژنو مربوط به روش نسبت به اسرای جنگی را برسمیت نمی شناسند و آنرا بزیر پا می گذارند. آخرین آن را در مورد اسرای طالبان و القاعده دیدیم. صفحات "توفان" پر شد ولی ادامه این فهرست تمامی ندارد.

سیاست آمریکا این است که سازمان ملل فقط ابزار زورگویی وی بوده و تحت نفوذ و کنترل کامل ابر قدرت آمریکا باشد. وی این سازمان را بعنوان ابزار اعمال زور می خواهد. این است که ۲/۳۳ میلیارد بدهکاری خود را به این سازمان نمی پرداخت تا آنرا تحت فشار قرار داده و نسبت به درخواستهای قلدردنشانه خود نرم کند. فقط پس از ضربه ۱۱ سپتامبر که آمریکا به حمایت سازمان ملل نیاز داشت ۵۸۲ میلیون دلار از این بدهکاریها را پرداخت و اکنون نیز که به پشتیبانی این سازمان برای تجاوز به عراق نیاز دارد تصمیم گرفت ۷۸ میلیون دلار بخاطر "تعهداتش" به این سازمان را بپردازد. آمریکا اعلام کرد که ما با این کارمان تعهدات خویش و اعتماد خود را به این سازمان نشان دادیم و حال نوبت سازمان ملل است که نشان دهد شایسته این اعتماد ما بوده است و تلاش کند که قطعنامه ضد عراق به تصویب برسد. این را به زبان ساده رشوه دهی و یا سیاست شلاق و نان قندی می گویند.

سخن بر سر این جنایات و نقض موازین جهانی و بی احترامی به حیثیت انسانی و ملتها نیست، سخن بر سر این است که چرا چنین کشوری بخود اجازه چنین رفتار حیوانی را می دهد. زیرا آمریکا یک کشور امپریالیستی و بزرگترین دشمن بشریت و دشمن شماره یک بشریت است. رهائی قطعی انسانها فقط با نابودی قطعی امپریالیسم آمریکا امکان دارد.

این تجربه است که باید از آن بیاموزیم.

#####

وجدانهای...

در درجه معینی در روحیه فداکاری و ست بودن بندهای اجتماعی خانوداگی و سنگینی بار مسئولیتهای اجتماعی بر شانه های آنهاست. دانشجویان بعلت اینکه در فضای محدودی تمرکز یافته و هر روز و هر ساعت با پوشش موجه تحصیلی و بدون هراس از تعقیب دشمن در رابطه با هم قرار گرفته، به تبادل نظر پرداخته و جمع عددی بزرگی را باعث می شوند از قدرت عددی معینی برخوردارند که از نظر روانشناسی توده فقط حاصل جمع عددی دانشجویان نیست بلکه قانونمندی دیگری بر این جمع کنیز حکم می راند و آنها را جسورانه به جلو می راند. دانشجویان در محیطهای دانشگاهی به حمایت از یکدیگر برخاسته و صدای واحدی را

بازتاب می دهند که خود بر مجموعه جنبش دانشجویی تاثیر متقابل دیالکتیکی دارد.

جنبش دانشجویی ویژگی دیگر نیز دارد که بعلت آنکه دانشجویان از شهرها و نقاط مختلف ایرانند، به خلقهای مختلف ایران تعلق دارند، در اکثریت خود از خانواده هائی هستند که دستشان به دهانشان می رسد و قدرت تبلیغاتی مهمی در بافت اجتماعی دارند هر نارضائی در میان آنها، هر اعتراض آنها، هر برخورد وحشیانه و سرکوبگرانه نسبت به آنها با اعتراض افشار وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران روبرو می شود. اخبار مبارزات آنها سرعت در سراسر ایران علیرغم سانسور و کنترل دستگاههای امنیتی، بخاطر همین ارتباطات برشمرده شده پخش می گردد و در کوچکترین زمان سراسری می گردد. بی جهت نیست که از دانشجویان بعلت همین استقلال از حسابگریهای شغلی، اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی به عنوان وجدانهای پاک و بیدار اجتماعی یاد می شود.

رژیم جمهوری اسلامی که از قدرت جنبش دانشجویی آگاه بود برای درهم شکستن این سنگر مبارزه اجتماعی چندین بار محیط دانشگاه را پاکسازی کرد و به یاری سروشها، حجاریانها، علوی تبارها، بنی صدرها و... به "انقلاب فرهنگی" (بخوان ضد انقلاب فرهنگی-توفان) دست زده است تا الگوهای ارتجاعی فکری خود را بخورد دانشجویان دهد. آنها عوامل خود را وارد دانشگاه کردند. هزاران صافی ورودی بر دروازه های آن نصب کردند. اندیشمندان اسلامی نظیر بنی صدر و سروش و بسیاری از همین اصلاح طلبان بعدی که عبای استادی بر دوش انداختند و روزنامه های اصلاح طلبانه منتشر کردند به رسیدن نخهای صافی ایدئولوژیک برای ممانعت از ورود دانشجویان غیر حزب الهی به دانشگاه پرداختند. اساتید بزرگ علمی دانشگاه را که با عقل خود می اندیشیدند بیرون ریختند و خود و فامیلشان جای آنها را با حقوقهای کلان گرفتند. ولی آنها علیرغم این همه وحشیگریها هر بار در امر سرکوب جنبش دانشجویی، در امر شکل دادن قالبی به مفزهای جوانان طالب دانش با شکست فاحش روبرو شدند. زیرا دانشجوی با علم سر و کار دارد و باید مغزش را به کار اندازد و روابط علت و معلولی را پیدا کند. در غیر این صورت در جستجوی دانش نیست، دانش جو نیست و افسانه مذهبی آدم و حوا را به جای تئوری علمی تکامل داروین و لامارک قبول می کند. نیازی به فکر ندارد و مزخرفات مذهبی و دروغهای تاریخی را که قرنها بخورد مردم داده اند و از آنها سدی برای پیشرفت و تکامل انسان ساخته اند بطور "چکی" می پذیرفتند. تفکر اسلامی با اساس علم و دانش در تضاد است. این است که دانشجو در کمترین مدت متوجه می شود که با

ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد!

برگزیده‌های از برنامه و اساسنامه حزب کار ایران

در زمینه سیاست خارجی

- ۱- سیاست عمومی جهانی ما بر اساس انترناسیونالیسم پرولتاری خواهد بود.
- ۲- ما حامی جنبشهای طبقه کارگر برای کسب حقوق سیاسی، اجتماعی و سایر خواسته‌های خود خواهیم بود.
- ۳- ما مخالف پیمانهای تجاوزگرانه نظامی هستیم و با آن مبارزه می‌کنیم.
- ۴- ما مخالفت خود را با صهیونیسم این همدست امپریالیسم و با هرگونه نظریات نژادپرستانه دیگر در جهان اعلام می‌کنیم.
- ۵- ما به نفو دیپلماسی سری و اعلان سیاست روشن در برابر مردم برای ارتقاء آگاهی و شرکت آنها بطور مشخص در سیاست دست خواهیم زد.
- ۶- ما حقوق کلیه خلقها را برای کسب استقلال سیاسی برسمیت می‌شناسیم و مدافع مبارزه کلیه خلقهای هستیم که برای آزادی، استقلال و رهائی اجتماعی می‌رزمنند.
- ۷- مسئله ملی ما در دوران امپریالیسم بخشی از مبارزه عمومی ضد امپریالیستی خواهد بود و ما آنرا از دریچه مصالح مبارزه انقلابی مورد ارزیابی و حمایت قرار خواهیم داد.
- ۸- ما خواستار ایجاد یک بین‌الملل کمونیستی هستیم و در راه آن پیکار می‌کنیم. بین‌الملل کمونیست مظهر همبستگی و یگانگی طبقه کارگر جهان بوده و مرکزی برای تبادل تجارب انقلابی خواهد بود. ما برای همه سازمانها و احزاب برادر حقوق مساوی قابل هستیم.
- ۹- ما برای برقراری روابط با سازمانهای انقلابی و مترقی تلاش خواهیم کرد.
- ۱۰- ما می‌خواهیم با کلیه ممالک بر اساس احترام متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، سود متقابل، تفاهم متقابل، حقوق مساوی متقابل روابط داشته و همزیستی مسالمت آمیز نظامهای گوناگون را بمنزله امری غیر قابل اجتناب می‌پذیریم.
- ۱۱- ما مخالف هر نوع سلطه‌جویی، جنگ افروزی سیاست افزایش تسلیحات و مسابقه تسلیحاتی هستیم و آنرا بشدت محکوم می‌کنیم.
- ۱۲- دفاع از استقلال و تمامیت ارضی اتحاد جماهیر سوسیالیستی ایران در برابر تجاوز خارجی.

و جدانهای...

افسانه‌های مذهبی که تکیه بر آنها برای وجدانهای ضعیف و سست اجتناب ناپذیر است برای عقل سائل دردی را دوا نمی‌کند. یا باید به این کلمه قصار خمینی که می‌گفت "اقتصاد مال خراست" اقتدا کند و یا باید آدم اسمیت و ریکاردو و کارل مارکس را بخواند و به

اقتصاد بعنوان علم برخورد کند. دانشجو در دانشگاه می‌فهمد که از موی سر زن اشعه‌ای ساطع نمی‌شود تا قوای جنسی مرد را تحریک کند. این عوامفریبی اگر مبنای علمی داشت امروز آقای ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران برنده جایزه نوبل در فیزیک شده بود.

اعتراضات دانشجویی در ایران شاخکهای حساس روان اجتماعی است. بازتاب درد و رنج عمومی مردم ایران است. این آتشی که گرفته است دامن عباى اسلام عزیز را خواهد گرفت و و چنانچه با جنبش کارگری عجین شود و تحت رهبری آن از طریق حزب طبقه کارگر قرار گیرد جاده تکامل و پیشرفت مداوم و بی‌وقفه و گسترده و همسته همه خلقهای ایران زمین را می‌کوبد و هموار می‌کند و منطقه را از لوٹ وجود حکومت مذهبی پاک می‌کند. شرط پیروزی پیوند با طبقه کارگر از طریق حزب وی است. جنبش دانشجویی نمی‌تواند انقلاب کند. انقلاب کار توده مردم است که به طبقات تقسیم می‌شوند. جنبش دانشجویی اگر به تغییر بنیادی اعتقاد یابد باید رهبری حزب طبقه کارگر را بپذیرد. در غیر اینصورت علیرغم قدرت تبلیغاتی و نفوذ اجتماعی نیروی ضعیف و ناپایداری خواهد بود.

کمکهای مالی ارسال

کمکهای رسیده همراه با فروش نشریات ۳۹۰ یورو

کمکهای رسیده ۳۰ یورو

رفیق د-ث از پاریس ۲۰ یورو

رفیق ج-آ از پاریس ۵۰ یورو

رفیق کارگر از سوئد ۲۰۰ کرون

ب.ن. اوپالا-سوئد ۳۴۰ کرون

ح. اوپالا-سوئد ۲۰۰ کرون

از کمکهای صمیمانه شما سپاسگزاریم

بند را آب داد

سازمان جاسوسی آمریکا بولهای گزافی خرج می‌کند تا رژیم ضد ملی سلطنت را که در ایران بخواست و بقدرت مردم سرنگون شده و به گور تاریخ پرتاب شده است مجدداً چون لولویی بر بالای سر مردم ایران بگیرد. جیره و مواجب بگیران "ملی" و "ایراندوست" سلطنت طلب بیکباره فعال شده‌اند و با پشت گرمی نسبت به تجاوزات امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق به جولان مشغول شده نقشه تاسیس شرکتهای مقاطعه کاری در ایران و اشغال مقامهای حساس امنیتی را می‌کنند.

مدعی بی تخت و تاج پادشاهی ایران در آخرین دوره آموزشی سازمان "سیا" آموخته که باید بی ربط و با ربط خودی نشان دهد و بی شخصیتی سیاسی خود را بر رخ همه بکشد، مهم نیست که چه پرت و پلانی می‌گوید

مهم آن است که در صحنه حضور داشته باشد، خودی نشان دهد تا از خاطره‌ها محو نشود. هر وقت امپریالیستهای آمریکا با اروپائی‌ها در می‌افتند این گماشته آمریکائی نیز برای اروپائی‌ها شاخ و شانه می‌کشد. خطر تجاوز بی‌شرمانه امپریالیسم آمریکا به عراق که بر خلاف همه موازین حقوقی جهانی و انسانی است و از نظر منافع دراز مدت اقتصادی امپریالیستها مورد انتقاد اروپائی‌ها قرار گرفته است این گماشته ایرانی بی تاج و تخت را وا داشته که برای خوش آمد ژنرالهای آمریکائی به اروپائی‌ها حمله کند و هشدار دهد که اگر به رفتار کنونی خود ادامه دهند، اگر مناسبات حسنه‌شان را با رژیم جمهوری اسلامی بنفع سیاست امپریالیسم آمریکا تغییر ندهند آنوقت باید با این حساب کنند که اگر این دلقک بی تاج و تخت به قدرت برسد همه قراردادهای اسارت آور را نه با اروپا بلکه با آمریکا می‌بندد. وی از هم اکنون اعلام خطر می‌کند که سهم اروپا را بطور کامل نخواهد پرداخت. این گماشته به قدرت نرسیده روی کار نیامده در پی فروش ایران است. تقویر توای چرخ گردون تقویر. البته کلماتی که ایشان بکار برده است "دیپلماتیک" است ولی هرکس که با الفبای سیاست سروکاری داشته باشد این تهدیدات را می‌فهد.

وی در یک کنفرانس مطبوعاتی در روز سه شنبه سوم دسامبر ۲۰۰۲ در پاریس به انتقاد تندی از اتحادیه اروپا پرداخت و گفت: "این سازمان باید مسئولیت و پیامدهای بعداز سرنگون شدن حاکمان امروز ایران را در نظر گرفته و آن را بپذیرد". و به این ترتیب بند سیاست خارجی آتی ایران را که وی می‌خواهد در پیش بگیرد به آب داد. شعار دارو دسته سلطنت این است: "همه قراردادهای اسارت آمیز برای آمریکاست".

آقای داریوش همایون رهبر حزب واحد رستاخیز و وزیر اطلاعات رژیم مستبد و آدمکش شاه و یکی از ارکانهای استبداد فکری رژیم گذشته سلطنتی که به تئورسین "بشر دوست" سلطنت طلبان بدل شده تا آن خانواده منفور را باب میل مردم کرده و به ملت ایران گماشته‌های امپریالیسم را حقه کند در رفع و رجوع کردن این حاتم بخشی شاهانه نوشت: "اروپائی‌ها می‌توانند از بازار مختصر ایران به خاطر مردم ایران و حقوقشان چشم ببوشند. ولی اروپا صرفنظر از دعوی انساندوستی و تعهدات بین‌المللی مسئولیتی هم در برابر منافع دراز مدت خویش دارد(خواننده توفان توجه دارد که منافع دراز مدت امپریالیستهای اروپائی در ایران از طرف سلطنت طلبان علی‌الاصول برسمیت شناخته می‌شود -توفان). اروپائیان اگر تا کنون نمی‌خواستند فردائی برای ایران آزاد از جمهوری اسلامی ببینند امروز خواه ناخواه آن فردا در پیش چشمانشان پدیدار شده است و از مردم ایران چه انتظاری می‌توانند داشته باشند؟ (حضرت آقا چرا پای مردم ... ادامه در صفحه ۸)

۱۶ آذر روز دانشجو سمبل مبارزه با دوا رجاع سلطنتی و مذهبی

شاه، آزادی و حقوق بشر

سندی را که در پیش دارید به سه سال قبل از انقلاب شکوهمند بهمین باز می‌گردد و نشان می‌دهد چه هیولاتی بر ایران حکومت می‌کرده است.

مخبر رادیو با شاه مصاحبه می‌کند.

"اسپواک: با توجه به نکاتی که هم اکنون مطرح فرمودید پاسخ اعلیحضرت باتهاماتی که در مطبوعات آمریکا به آن اعلیحضرت نسبت داده شده چیست. این مطبوعات می‌نویسند که شما دارای یک سازمان پلیس مخفی هستید که بی رحمانه فعالیت مخالفان سیاسی شما را سرکوب می‌کند این مطبوعات اضافه می‌کنند که در حدود ۴۰ هزار زندانی سیاسی در ایران وجود دارد و صدها تن از مخالفان سیاسی ایران به قتل رسیده یا تا سرحد مرگ شکنجه شده‌اند. پاسخ آن اعلیحضرت به این اتهامات چیست:

شاهنشاه... همانطور که گفتم مسئله مخالفان سیاسی در میان نیست آنها مارکسیست هائی هستند که می‌دانند در جامعه ما برای آنان جایی نیست چون نمی‌توانند نظر خود را بر مردم تحمیل کنند. ما به اقدامات و تدابیری دست زده‌ایم که درپاره‌ای موارد حتی پیشرفته تر از برخی کشورهای سوسیالیستی اروپای غربی است.

... یک تروریست نمی‌تواند بهتر از آنچه که در کشور ما با او رفتار می‌شود انتظاری داشته باشد ما اینگونه افراد را تحمل نمی‌کنیم. (واشنگتن، مصاحبه با تلویزیون ان.بی.سی. نقل از روزنامه اطلاعات ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۴).

تجربه تاریخ نشان داد که در ایران برای عنصری با این تفکر جایی نبود و این مردم بودند که شاه را تحمل نکردند. شاه با خود بزرگ بینی تصور می‌کرد کشور ایران ملک خصوصی وی است و هر کس مورد تمایل شخص وی نباشد باید خاک ایران را ترک کند و یا توسط ساواک قبض روح شود. آن اقدامات و تدابیری که شاه با زندان و شکنجه و اعدام اندیشیده بود، هیچ درد وی نخورد، آرزوی که خلق برخاست و بساط سلطنت آن یاهو گویان را برچید، تمام دستگاه سرکوب با یال و کوبالش بدر شاه نخورد. این درسی برای آخوندهای در قدرت است تا فکر نکنند با تدابیر تروریستی و تکیه بر داغ و درفش، قادر خواهند بود مسیر تاریخ را عوض کنند.

از این گذشته روشن می‌گردد که روی حمله شاه همواره به کمونیستها بوده است. روحانیون همیشه تحت توجهات ذات ملوکانه به عیاشی و غارت و عوامفریبی اشتغال داشتند و شاه به این نیروی سیاه مخرب برای مبارزه با کمونیسم نیاز داشت. وی هرگز این نیرو مخرب را مورد حمله قرار نمی‌دهد. در آینده نیز وضع بهمین صورت خواهد بود. بورژوازی خواهان نابودی مذهب نیست آنها به این افیون توده‌ها برای مبارزه با افکار انقلابی، دموکرات و کمونیستی نیاز دارند. آنها

مار مذهب را در آستین خویش برای روز مبادا پنهان می‌کنند و در این امر از بزرگ ارتشداران فرمانده می‌آموزند.

#####

بند را...

ایران را بیکباره به وسط کشیدید-توفان) ایرانیان، اروپائی ترین مردم در این منطقه جهان بوده‌اند و هستند ولی حکومت‌های اروپائی با این "سینیم" و سودجویی عاری از هیچ ملاحظه‌ای، چگونه می‌خواهند محبت مردم ایران را جلب کنند.

وارث پادشاهی پهلوی (نه بر اساس عقل و منطق و شایستگی و قابلیت تعویض بلکه بر اساس ژنتیک و رقم خوردگی سرنوشت-توفان) به تازگی در مصاحبه‌ای به دولتهای اروپائی خاطر نشان کرد که در ایران پس از جمهوری اسلامی وضع نامساعدی خواهند داشت مگر آنکه در رفتار دوستانه خود با حکومت تحمیلی ایران تجدید نظر کنند و جانب مردم (خواننده توجه دارد که منظور ایشان نه مردم ایران بلکه سلطنت طلبان است که خواهان وابستگی ایران به آمریکا هستند-توفان) را در مبارزه آنها بگیرند. این یک تهدید نبود، هشدار بود که برای هر کس که با ایران آشنائی داشته باشد درک کردنی است. آقای داریوش همایون با زیرکی واژه "مردم" را نیز به تهدیدات توخالی رهبرش که بیگدار به آب زده بود افزود. و انعقاد قراردادهای اسارت‌آور با امپریالیستهای آمریکائی را ناشی از عدم "محبت مردم" به اروپائیانها جز و عوض را عشق مردم به آمریکا جلوه داد. وی هنوز به روی کار نیامده اروپائیان را تهدید می‌کند که اگر هم اکنون سرکیسه را کمی برای کمک به سلطنت طلبان وابسته و منفور شل نکنند ما نیز در آینده نمی‌توانیم "وضع مساعدی" در ایران برای شما فراهم آوریم و ناچاریم رفتار دشمنانه شما را تلافی کنیم. یارو هنوز روی کار نیامده حاتم طائی شده و از کیسه خلیفه می‌بخشد. انقلاب شکوهمند ایران این دارودسته نوکر بیگانه را از ایران بیرون ریخت که سرنوشت خویش را خود در دست گیرد و ایران را از قید اسارت امپریالیستی آزاد سازد تا پایانی بر انعقاد قراردادهای اسارت‌آور بگذارد. حال سروکله عده‌ای پیدا شده که برای جلب امپریالیستها به آنها وعده تقسیم سهم بیشتر از خوان یغمای ایران می‌دهند و خود را نیز "ملی" می‌دانند. این‌ها همانقدر "ملی" هستند که حامد کرزی ملی است. مردم ایران ننگ سلطنت را هرگز نخواهند پذیرفت.

#####

حزبیت...

هم تشخیص نداد و آنها را یکجانبه و مطلق دید. این شرایط عینی نیست که کارگران را به تئوری انقلابی سوسیالیسم می‌رساند، این تئوری انقلابی سوسیالیسم

است که با بازتاب قانونمندیهای واقعیت خارج، ذهن پرولتاریا را بدرک روابط میان اجزاء آنچه عینی است و چگونگی متحول ساختن آن رهنمون می‌گردد.

"بسیاری از ناقدین رویزیونیست ما تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً آگاهی بلزوم آنرا هم بوجود می‌آورند."

ولین در کتاب "چه باید کرد" خویش با تشریح نظریه مارکس نادرستی این نظریه را نشان می‌دهد. در روشنفکران بیان چنین نظریاتی ناشی از ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی آنهاست. زیرا به انضباط خو نگرفته‌اند. حال آنکه پرولتاریا یک عمر است که مجبور است با انضباط زندگی کند و مبارزه نماید.

این است که امروز باید کمونیستها به تبلیغ حزیت بپردازند و با افکار انحرافی که حزیت را تضعیف می‌کنند مبارزه کنند. از این طریق است که می‌توان به تقویت حزب واحد مارکسیستی لنینیستی طبقه کارگر در ایران پرداخت.

#####

انتشارات اخیر حزب کار ایران (توفان).

کتب زیر از طرف حزب کار ایران (توفان) منتشر شده‌اند:

- ۱- تحریف کنندگان تاریخ (سندی تاریخی از انتشارات دفتر اطلاعاتی. شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در فوریه ۱۹۴۸). بهاء ۳ یورو.
- ۲- "توفان" و نقدی بر پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست. بهاء ۲ یورو.
- ۳- اساسنامه و برنامه حزب واحد طبقه کارگر. بهاء ۲ یورو.
- ۴- اپوزیسیون ترسکیتی در گذشته و حال. بهاء ۲ یورو.
- ۵- گفت و گو با "ولز" نویسنده انگلیسی جلد چهاردهم آثار استالین. بهاء ۲ یورو.
- ۶- کردها و مبارزه آزادیبخش نوشته اسماعیل پیشکچی. بهاء ۳ یورو.
- ۷- سالنامه توفان سال اول ۱ تا ۱۲. بهاء ۴ یورو

۸- سالنامه توفان سال دوم ۱۳ تا ۲۴. بهاء ۴ یورو

۹- جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر اثر استالین بهاء ۲ یورو
انتشارات فوق را می‌توانید با پرداخت بهای آن و مخارج پست دریافت کنید.

رویزیونیسم همدست امپریالیسم

حزبیت و بی‌انضباطی خرده بورژوازی

یکی از بیماریهای روشنفکرانه که ما با آن روبرو هستیم مخالفت با حزبیت است. البته از دیدگاههای متفاوتی باین مسئله و با انگیزه‌های متفاوتی برخورد می‌گردد ولی نتایج عینی آن در عمل یکسان است.

مخالفین حزب طبقه کارگر یک فرمول توجیه‌گرانه مضحکی اختراع کرده‌اند باین شکل که "خود کارگران باید حزب طبقه کارگر را بوجود آورند"، "حزب طبقه کارگر کار خود کارگران است".

این تئوریا اگر ناشی از بی‌خبری از دانش سوسیالیسم علمی نباشد، اگر ناشی از منش فردی روشنفکران خرده بورژوازی که می‌خواهند از زیر بار هر تعهدی شانه خالی کنند نباشد، اتوقت ساخته و پرداخته نظریه پردازان آشپزخانه‌های امپریالیستی است که مبارزه با حزب طبقه کارگر را جز وظایف اساسی ایدئولوژیک خود قرار داده‌اند.

هدف گرفتن حزب طبقه کارگر، یعنی هدف گرفتن مغز طبقه کارگر، یعنی هدف گرفتن ستاد فرماندهی طبقه کارگر در جنگ طبقاتی جاری و آینده. این هدف‌گیری فقط با تعقیب و شکنجه و زندان و اعدام نیست مبارزه نظری با ضرورت برپائی حزب طبقه کارگر و دامن زدن به بی بندوباری است.

سوسیالیسم علم است و باید آنرا آموخت و باید آنرا بدون طبقه کارگر برد. طبقه کارگر بدون تسلط به دانش سوسیالیسم علمی در همان سطح مبارزه اقتصادی و زیر سلطه تفکر و ایدئولوژی بورژوازی می‌ماند. برای اینکه این طبقه به نیروی مستقل بدل گردد باید ایدئولوژی سوسیالیسم علمی را راهنمای عمل خود بنماید. ولی طبقه کارگر بخودی خود به این ارزیابی نمی‌رسد. آموزگاران مارکسیسم و لنینیسم بارها آن را نشان داده‌اند. رفیق لنین در اثر داهیانه خود بنام "چه باید کرد" و "یک گام به پیش و دو گام به پس" در مورد مبانی سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر سخن گفته و این نکات را کاملاً از نظر علمی شکافته است. این عامل آگاهی علمی را چه کسی به میان طبقه کارگر می‌برد. طبیعتاً حزب طبقه کارگر. باید سازمانی باشد که بتواند بطور منظم، با برنامه و حسابشده با رعایت اصول پنهانکاری به آموزش و تربیت طبقه کارگر پرداخته بهترین عناصر آنرا جلب کرده و آموزش ایدئولوژیک دهد. این طبقه کارگر نیست که حزب خودش را بوجود می‌آورد، این حزب است که طبقه کارگر را به منافع طبقاتی خویش واقف می‌کند. حزبی که طبقه کارگر خودش بدون عامل آگاهی بوجود آورد در بهترین حالت یک حزب سوسیال دموکرات سر در گم است و گامی در راه استقلال سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی طبقه کارگر نیست.

مبلغین این تئوری که "باید انتظار کشید تا طبقه کارگر خودش، حزب خودش را بوجود آورد"، کتمان فرار از مبارزه و تبلی سیاسی خویش را با این تئوریاها

می‌پوشانند. زیرا خودشان نمی‌خواهند دامن همتی به کمر زده و در این راه صعب گام بردارند. این است که تشکیل حزب طبقه کارگر را به گردن خود کارگران می‌گذارند. از این گذشته تشکیل حزب و تن دادن به اینکه باید تشکیلی برای مبارزه وجود داشته باشد و جا افتادن این امر، میدان را از دست روشنفکران انضباط ناپذیر و انفرادمنش می‌گیرد، جانی برای پرت و پلاگونیهای آنها باقی نمی‌گذارد و باید جل و پلاس خود را جمع کنند و بروند. سابقاً نمایندگان بورژوازی ملی ایران که روشنفکران خود را برای مقابله با مارکسیسم لنینیسم پرورش داده بودند از موضع "چپ" همین تئوری ارتجاعی را تبلیغ می‌کردند تا از پیوستن جوانان علاقمند به کمونیسم به تشکلهای کمونیستی جلو بگیرند. امروز این چماق ایدئولوژیک را برخی دیگر بدست گرفته‌اند و یا آنرا در قالب اکونومیست و یا مخالفت با انضباط در حزب طبقه کارگر و یا حواله کردن تشکیل حزب به خود طبقه کارگر به میان می‌کشند که هدف همه آنها دشمنی با حزبیت است. طبیعتاً باید زمینه عینی یعنی وجود خود طبقه کارگر قطعیت داشته باشد تا شرایط ذهنی یعنی حزب و دانش مارکسیسم لنینیسم یا ذهنیت کمونیستی را بشود به میان آن برد. ولی این حداقل فقط برای آغاز کار کافیست. نقش مهم را در این امر، عامل ذهنی است که به کف می‌گیرد و جنبه فعال را در این روند دارد. اگر شرایط عینی موجود نباشد، اگر طبقه کارگری وجود نداشته باشد از حزب وی نیز نمی‌توان در شرایط معینی سخن گفت. ولی حضور عینی طبقه کارگر کافیست تا کمونیستها یعنی آگاهترین عناصر طبقه کارگر و یا روشنفکران از طریق تشکل خویش این آگاهی را به میان طبقه برده و وی را به منافع طبقاتی خود در هر زمینه‌ای آگاه کنند.

دشمنان حزب طبقه کارگر که این تئوری را ساخته‌اند با تپی مغزی بیش از اندازه‌ای می‌خواهند چنین جلوه دهند که آنها خیلی خیلی هوادار طبقه کارگرند، بطوریکه حتی می‌خواهند که خود طبقه کارگر حزب خودش را بوجود آورد، خودش بدون ابزار حزب حکومت کند و... قدرت این استدلالات در شکل عوامفریبانه و ساده انگارانه آن است. بریدن عین و ذهن از هم است، خوار شدن متافیزیکی عامل تعیین کننده آگاهی در استقلال طبقاتی طبقه کارگر است. حال به گفته لنین که خودش هرگز کارگر نبود و از روشنفکران مارکسیست بود در مورد این قبیل روشنفکران که ریشه قدیمی در انحراف مارکسیسم دارند توجه کنید:

"... ما (کارگران) بچه نیستیم که فقط با سوپ سیاست اقتصادی تغذیه شویم، ما می‌خواهیم هر آنچه را که دیگران می‌دانند بدانیم، ما می‌خواهیم با تمام

جزئیات حیات سیاسی آشنا شویم و در تمام رویدادهای سیاسی فعالانه شرکت جوئیم. برای انجام این امر، روشنفکران باید با ما کمتر در باره آنچه هم اکنون می‌دانیم، و بیشتر در باره آنچه نمی‌دانیم و هرگز از طریق تجربه فابریکی و "اقتصادی" خود نمی‌توانیم فراگیریم، صحبت کنند، یعنی، شما باید به ما دانش سیاسی بیاموزید" (لنین - چه باید کرد).

روشن است که زحمتکشان جامعه نیاز به چنین دانشی یعنی دانش مبارزه طبقاتی، یعنی دانش سوسیالیستی، یعنی دانش مارکسیستی لنینیستی دارند. و این همان دانشی است که باید از بیرون و توسط روشنفکران بدون جنبش کارگری که بطور عینی (ابزکتیو) وجود دارد و تحت تاثیر مبارزات اقتصادی و ایدئولوژی بورژوازی است برده شود.

لنین باز در اهمیت حزب می‌گوید:

"... هر تبعیتی از جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه تحقیر نقش عنصر آگاه، نقش سوسیال دموکراسی، چه کسی بخواید و چه کسی نخواهد، بمعنی رشد نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در بین کارگران است. تمام کسانی که در باره اغراق در اهمیت ایدئولوژی، در باره اغراق در مورد نقش عناصر آگاه و غیره صحبت می‌کنند، تصور می‌کنند که جنبش ساده و صرفاً کارگری می‌تواند ایدئولوژی مستقل خودش را بوجود آورد..." (لنین - چه باید کرد).

در اینجا نیز بروشنی گفته می‌شود که ایدئولوژی سوسیالیسم بصورت خودبخودی در طبقه کارگر موجود نیست و این طبقه با مبارزه مستقل خودش نمی‌تواند به این اندیشه دست پیدا کند. ایدئولوژی پرولتاریا را باید از بیرون توسط حزب وی بدون طبقه کارگر برد. جوهر تفکر اکونومیستی "حزب کمونیست کارگری" که مودیانه مدعی قبول حزب است و روشنفکران انفرادمنش ضد حزب و یا همه آنها که از انضباط می‌ترسند و فکر می‌کنند تشکیل حزب کارشان را زیاد خواهد کرد و انقلاب را به جلو می‌آورد یکی بیش نیست، دشمنی با حزب و عنصر آگاه و دنباله روی از خود روئی طبقه کارگر. آنها که از چگونگی پیدایش و رشد خود آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران بطور خود بخودی سخن می‌رانند، ریشه انحرافشان در این پندار واهی است که آگاهی سیاسی طبقاتی مستقیماً از شرایط و موقعیت عینی طبقه کارگر و مبارزات خود بخودی وی ناشی می‌شود.

شعور اجتماعی انسان از موقعیت اجتماعی او ناشی می‌شود، شرایط ذهنی اجتماع نیز بر پایه شرایط مادی آن شکل می‌گیرد، لیکن باید شعبده باز ماهر و یا متافیزیسین غیر قابل‌علاجی بود که رابطه ایندو را از

انترناسیونالیسم...

باز هم برسمیت می‌شناستند. مثال: ایران بر علیه روسیه و غیره زده می‌شود، و سپس گفته می‌شود: "این جنگها عادلانه، جنگهای تدافعی هستند صرفنظر از اینکه چه کسی ابتداء بر دیگری حمله ورگشته است و هر سوسیالیستی آرزومند پیروزی دولتهای تحت ستم وابسته، حق خورده ستمگران، برده‌داران، چپاولگران بر قدرتهای "بزرگ" می‌باشد."

نشریه "سوی سوسیالیسم" ارگان ثئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست در شماره ۴ بهمن ماه ۱۳۵۹ مقاله لنین را با پیشگفتاری در انتقاد به مواضع "رزمندگان" و "پیکار" در برخورد به مسئله جنگ ایران و عراق تحت نام "میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیکهای ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی" ترجمه و منتشر کرد از میهن پرستی کمونیستی سخن می‌راند. لنین که امروزه دیگر "حزب کمونیست کارگری" به وی اعتقادی ندارد در مورد میهن پرستی کمونیستها نوشت: "در قطب دیگر گروه کوچک هواداران هروه Herve جای دارند. بحث آنها اینست که پرولتاریا میهن ندارد. پس تمام جنگها بنا بر منافع و مصالح سرمایه داران است. پس پرولتاریا باید با هرگونه جنگی به مبارزه برخیزد. پرولتاریا باید هرگونه اعلان جنگی را با ضربه نظامی و قیام پاسخ گوید. مقصود اصلی تهییج ضد میلیتاریستی باید این باشد. بدین ترتیب بود که در اشتوتگارت هروه طرح قطعهنامه زیر را پیشنهاد نمود: کنگره خواستاری آنست که هرگونه اعلان جنگی، از هر سو که باشد، با ضربه نظامی و با قیام پاسخ داده شود."

اینهاست آن دو موضع "افراطی" ای (موضع نخست مربوط به کسانی بود که دچار ناسیونالیسم و شونیس ملی بودند و در جنگ امپریالیستی جانب دفاع از میهن را گرفته بودند-توفان) که در قبال این مسئله در بین صفوف سوسیال دموکراتهای غربی وجود دارد...

ابتداء چند نکته و تذکر در باره میهن پرستی. اینکه "زحمتکشان میهن ندارند" را مانیفست کمونیست واقعاً گفته است. این نیز درست است که نظر فولمار، نوسکه و شرکاء ضربه‌یست بر این اصل پایه‌ای سوسیالیسم بین‌المللی. اما از این نتیجه نمی‌شود که پس سخن هروه و پیروانش دایر بر اینکه برای پرولتاریا مهم نیست در چه کشوری - در آلمان پادشاهی، در فرانسه جمهوری یا در ترکیه استبدادی - زندگی می‌کند، درست باشد. میهن یعنی یک محیط سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی معین، نیرومندترین عامل در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، و اگر فولمار در بنیان‌گذاری نوعی شیوه برخورد "واقعاً آلمانی" پرولتاریا به "میهن" به خطا می‌رود، هروه نیز در اتخاذ چنین برخوردی، برخوردی که بنحو غیر قابل بخشایشی غیر نقادانه است به چنین عامل مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهائی، درست

بهمان اندازه به خطا رفته است. پرولتاریا نمی‌تواند نسبت به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش بی تفاوت باشد، در نتیجه نمی‌تواند نسبت به مقدرات کشورش بی تفاوت باشد. اما مقدرات کشور تا آن حد که بر مبارزه طبقاتی‌اش اثر می‌گذارد مورد توجه و علاقه اوست و نه بخاطر "میهن پرستی" بورژوائی‌ای که به زبان آوردنش هم برای یک سوسیال دموکرات زشت است."

میهن بمنزله محیط سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی موجود، عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش برای پرولتاریا بی تفاوت نیست و ضرورتاً نمی‌تواند سرنوشت کشورش برای وی بی تفاوت باشد. (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی چاپ آلمانی صفحه ۱۷ در مقاله مبارزه برای صلح).

کمونیستها با آگاهی به دانش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی هرگز به مسئله میهنپرستی بصورت انتزاعی برخورد نمی‌کنند. آنها همواره از تحلیل مشخص از شرایط مشخص حرکت می‌کنند و پدیده‌ها را در روند رشد خود از نظر تاریخی مورد ارزیابی قرار می‌دهند. به پدیده‌های از آسمان افتاده اعتقادی ندارند. کمونیستها در برخورد به مسایل اجتماعی، جنبه تاریخی، ارتباط متقابل و تضادها، ریشه طبقاتی و تجارب تاریخی را مد نظر قرار می‌دهند. باید دید در چه موقعیت تاریخی و از جانب کدام طبقه اجتماعی و با کدام هدف سیاسی شعار "دفاع از میهن" داده می‌شود. شعار "دفاع از میهن" امپریالیستی در دو جنگ جهانی با شعار جنگ میهنی برای حمایت از میهن سوسیالیستی ماهیتاً متفاوت است. از همین نحوه برخورد است که کمونیستها جنگها را بدو مقوله عادلانه و غیر عادلانه تقسیم می‌کنند. طبیعتاً همانگونه که گفتیم و تکرار می‌کنیم جنگ مردم الجزایر برای رهائی از یوغ امپریالیسم فرانسه و یا مردم ویتنام، لائوس و کامبوج برای رهائی از اسارت امپریالیسم خونخوار آمریکا و یا ملت فلسطین برای رهائی از جنگ صهیونیسم جهانی و نظایر آنها جنگهای آزادیبخش، عادلانه و برای دفاع از میهن صورت می‌گیرد و طبیعتاً تضمین پیروزی قطعی در این جنگ رهبری طبقه کارگر در آن خواهد بود. این جنگها مترقی و انقلابی است و از میهنپرستی صادقانه‌ای الهام می‌گیرد. "کمونیستی" که این تفاوتها را نبیند و با یک حکم کلی تفهیمه با استناد به نقل قول تفهیمه از مانیفست حزب کمونیست که گویا "پرولتاریا میهن ندارد" چک سفید به اسرائیل و امپریالیسم آمریکا و انگلستان بدهد، نه مانیفست حزب کمونیست را تفهیمه، نه تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم را تفهیمه و نه قادر است به تحلیل مشخص از شرایط مشخص دست زند و هوچیگری در مورد

اتهامات و برجسهای پوپولیستی برای نفی مبارزه ضد امپریالیستی و آزادیبخش نیز نمی‌تواند نقاب بر چهره حامیان امپریالیسم و صهیونیسم بکشد.

امروزه این طبقه کارگر است که پرچم دفاع از منافع ملی را بدست می‌گیرد و مجموعه خلق را برای کوتاه کردن دست امپریالیستها از منابع و سرچشمه زندگی بسیج و رهبری می‌کند. امروزه میهن پرستی پرولتری بخش جدائی ناپذیر از انترناسیونالیسم پرولتری است.

این کمونیستها سراسر جهان بودند که متحداً مبارزه استقلال طلبانه خویش را در مقابل اشغال آلمان هیتلری رهبری کرده و به پیش بردند. این مبارزه استقلال طلبانه در عین حال مبارزه‌ای علیه بربریت فاشیستی، و حفظ دستاوردهای بشریت بود. رهائی انسان از دیو فاشیسم با پرچم "دفاع از میهن سوسیالیستی" تاکتیک درستی در مبارزه‌ای بود که صحت آن را تمامی تجربه تاریخی ۶۰ سال اخیر نشان می‌دهد. باید کور و یا مغرض بود که آنرا ندید. بورژوازی فرانسه و بسیاری ممالک اروپا که تسلیم نازیها شدند به منافع ملی ممالک خود خیانت کردند تا با یاری آنها جنبشهای کارگری را سرکوب کنند و این پرولتاریا بود که پرچم دفاع از میهن را بر افراشت و نه از این بابت که برتری ملی خود را به ثبوت برساند برعکس از آن جهت که ناسیونالیسم متجاوز و برتری طلب را سرکوب کند و دوستی میان ملتها را تقویت نماید. کمکهای بی‌شائبه کمونیستها به نهضت جمهوریخواهان اسپانیا در شکل ایجاد هنگهای بین‌المللی که از جانب کمیتزین سازماندهی می‌شد برای یاری به خلق اسپانیا نه تنها اقدام پرولتری و انترناسیونالیستی بود بلکه از استقلال ملی اسپانیا در مقابل تجاوز آشکار نازیها نیز حمایت می‌کرد. این پیوند آشکار و نمونه بارز انترناسیونالیسم و میهن پرستی پرولتری بود.

در این مبارزه ملی بود که ۷۵ هزار اعضاء حزب کمونیست فرانسه جان باختند.

مبارزه استقلال طلبانه خلق چین برهبری حزب کمونیست چین افسانه‌ایست. چگونه می‌توان میهن پرستی کمونیستی را تحقیر کرد و وطن فروشی و بی پایگی، بی ریشه گی، بی میدانی، بی مبنائی و سست پی بودن خود را به عرش اعلی رسانید و از خیانت ملی فضیلت ساخت و آنهم با تحریف مارکسیسم-لنینیسم.

وقتی نخستین دولت کبیر سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۱۷ بر پا شد و دریاچه آزادی جهان را بر روی بشریت گشود امپریالیستها به شوروی سوسیالیستی حمله کردند و شکست خوردند و در جنگ جهانی دوم به تازاندن نازیها و فاشیستها به سمت شوروی سوسیالیستی استالینی اقدام کردند به این امید که ناسیونال شونیستها آلمانی پرولتاریای شوروی را در میهن سوسیالیستی خود به قتل رسانده و آقای جهان شوند.

ادامه دارد

کمونیستها میهن پرستند و جهان وطنی‌ها عامل صهیونیسم و امپریالیسم

انترناسیونالیسم...

بزرگ سپس برخورد مارکسیستها را به مسئله ملی از لنین نقل می‌کند و می‌آورد: "تقاضاهای جداگانه دموکراسی، منجمله حق حاکمیت بر سرنوشت، یک چیز مطلق نبوده بلکه جزئیست از نهضت عمومی دموکراتیک جهان (اکنون: نهضت عمومی سوسیالیست)، ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جزء با کل متضاد باشد، در اینصورت لازمست از آن صرف نظر نمود".

رفیق مائو سه دون رهبر مبارزات انقلابی خلق چین علیه استعمار امپریالیست و اهمیت میهنپرستی کمونیستی و عدم تناقض آن با انترناسیونالیسم پرولتری نوشت: "آیا کمونیستی که انترناسیونالیست است، می‌تواند در عین حال میهن پرست هم باشد؟ ما معتقدیم که نه تنها می‌تواند بلکه باید هم چنین باشد.

شرایط تاریخی مضمون مشخص میهن پرستی را معین می‌کند. هم "میهن پرستی" متجاوزین ژاپنی و هیتلر وجود دارد و هم میهن پرستی ما. کمونیستها باید قاطعانه با آن باصطلاح "میهن پرستی" متجاوزین ژاپنی و هیتلر مبارزه کنند. کمونیستهای ژاپن و آلمان در مقابل جنگهاییکه کشورشان بپا کرده‌اند، شکست طلب هستند، درهم شکستن متجاوزین ژاپنی و هیتلر با تمام وسایل ممکن، در جهت منافع خلقهای ژاپن و آلمان سیر می‌کند، و هر چه شکست آنان کاملتر باشد بهتر است. کمونیستهای ژاپن و آلمان باید در این جهت اقدام کنند، و آنها نیز درست همین عمل را انجام می‌دهند. زیرا جنگهایی که متجاوزین ژاپنی و هیتلر بر پا کرده‌اند، هم به خلقهای جهان صدمه می‌زند و هم به خلقهای خودشان. ولی وضع چین فرق می‌کند، زیرا که چین قربانی یک تجاوز شده است. به همین جهت است که کمونیستهای چین باید میهن پرستی را با انترناسیونالیسم پیوند دهند. ما در عین اینکه انترناسیونالیستیم، میهن پرست نیز هستیم. شعار ما اینست: "یکبار علیه متجاوزین بخاطر دفاع از میهن". شکست طلبی برای ما بمعنای جنایت است، و کوشش برای نیل به پیروزی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی و وظیفه تخطی ناپذیر ماست، زیرا فقط از طریق مبارزه بخاطر دفاع از میهن است که ما می‌توانیم متجاوزین را مغلوب و به آزادی ملی دست یابیم و فقط در صورت نیل به آزادی ملی است که برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان امکان کسب آزادی فراهم خواهد گشت. پیروزی چین و شکست امپریالیستهای مهاجم، به خلقهای کشورهای دیگر کمک خواهد کرد. بدین سبب در جنگهای آزادیبخش ملی میهن پرستی عملاً همان تحقق انترناسیونالیسم است. باین دلیل است که کمونیستها باید از نیروی ابتکار خود بجدا کسر استفاده نمایند، با شجاعت و مصممانه به میدان جنگ آزادیبخش ملی رهپار گردند و لوله‌های تفنگ خود را بسوی متجاوزین ژاپنی قراول روند." (نقش حزب

کمونیست چین در جنگ ملی، برگردان فارسی، پکن ۱۹۵۲).

ولی "حزب کمونیست کارگری" غیر ایرانی نتیجه می‌گیرد که علیه ستم ملی، علیه امپریالیسم و صهیونیسم بخاطر استقلال و رهائی ملی نباید مبارزه کرد، کمونیستهای چینی باید تسلیم ژاپنیها می‌شدند و کمونیستهای اروپائی مقاومتی در مقابل تجاوز هیتلر به اروپا نمی‌کردند. خلقهای جهان باید به نظام استعماری تمکین میکردند و برضد آن بر نمی‌خاستند. آنها از انبان اتهامشان کار مبارزه ملی و میهن پرستی پرولتری را با یک برچسب "پوپولیستی" بپایان می‌رساند. در گوش تازه بدوران رسیده‌هایی که در جنبش کمونیستی با سابقه ایران نقش نداشته‌اند، هویت زودریشان در نفی نهیلیستی و متافیزیکی جنبش کمونیستی جهانی است و دیر آمده‌اند و زود هم تشریفشان را خواهند برد این حقایق پژواکی ندارد. چقدر زمان لازم است تا نقش منفی‌ای که این عده در مشوب کردن افکار جوانان ایفاء کرده‌اند گسندزدائی شود و پاکیزه‌گی مارکسیسم-لنینیسم بر آن پرتو افکند، وابسته به تلاش کمونیستهای واقعی یعنی مارکسیست لنینیستهاست.

جنگ عادلانه و غیر عادلانه

مارکسیست لنینیستها همواره میان مبارزه ملل زیر سلطه برای رهائی خویش و بدور افکندن قید اسارت که پرچم میهن پرستی را بدوش می‌کشند با سلطه‌گری امپریالیستها در جنگهای امپریالیستی که برای تسلط بر بازار و غارت متصرفات رقیب به جان هم می‌افتند و در شیور میهن پرستی و در حقیقت ناسیونالیسم کور می‌دمند تفاوت می‌گذارند. هدف مبارزه میهن پرستانه ملل زیر سلطه کسب آزادی سیاسی و از پیش بردن موانع رشد این کشور و قطع نفوذ غارتگرانه امپریالیسم است و حال آنکه "میهن پرستی" امپریالیستی با این هدف صورت می‌گیرد که اهداف غارتگرانه خویش را بپوشاند و ماهیت جنگ امپریالیستی را که جنایتکارانه و برای به برده کشیدن ملل است در مبارزه با رقیب کتمان کند.

مبارزه مردم ویتنام علیه تجاوز امپریالیستی آمریکا و یا فرانسه جنگی عادلانه و بر حق است و حمایت از این نوع میهن پرستی و ناسیونالیسم حمایتی مترقی و مورد تأیید کمونیستهاست. احزاب واقعی مارکسیستی لنینیستی می‌کوشند که در این مبارزه استقلال طلبانه رهبری مبارزه ملی را برای عبور به سوسیالیسم در کف گیرند. تاریخ معاصر ما مملو است از این مبارزات افتخار آفرین و الهامبخش مردم و پرولتاریای سراسر گیتی است. کافی است به مبارزه مردم کامبوج، لاوس، اندونزی، چین، کره، ایران، الجزایر، مصر و سراسر آفریقا و آمریکای لاتین نظر افکند که چگونه الهامبخش رزم بی پایان مردم سراسر جهان بود و است.

"حزب کمونیست کارگری" تفاوت میان میهن پرستی و ناسیونال شونیسم را مخدوش می‌کند. تفاوت میان جنگهای عادلانه و غیر عادلانه یعنی جنگ خلق ویتنام علیه آمریکا و تجاوز جنگی آمریکا به ویتنام را مخدوش می‌کند. بنظر آنها جنگ جنگ است چه از جانب مردم ویتنام برای آزادی و استقلال ملی باشد و چه از جانب امپریالیسم آمریکا برای تسلط بر ویتنام. این حزب ماهیت امپریالیسم را نفی می‌کند تا هر تجاوزی را مدرن و مترقی و در خدمت رشد نیروهای مولده جلوه دهد. به برخوردهای این دارودسته به تجاوز آشکار آمریکا به افغانستان و عراق و یوگسلاوی نظری افکنید تا ماهیت این حزب را دریابید. برای آنها مبارزه ملی خلق فلسطین علیه اشغالگران صهیونیستی مبارزه‌ای عادلانه و برحق نیست. این است که مرتب در تمام جاهائی که مجبور می‌شوند در این زمینه برای رد گم کردن سخنی بگویند، واژه "دولت اسرائیل" را بجای صهیونیسم و "دولت آمریکا" را بجای امپریالیسم بکار می‌گیرند.

لنین در اثر خویش "کاریکاتوری از مارکسیسم" در وصف کسانیکه با همین گونه استدلالات از مارکسیسم کاریکاتوری ساخته‌اند، می‌نویسد: "عبارت پردازی در مورد میهن، فریب خلق است چون این جنگ، جنگ ملی نیست در یک جنگ واقعاً ملی عبارت "دفاع از میهن" به هیچ وجه عوام فریبی نیست و ما به هیچ عنوان مخالف چنین جنگی نمی‌باشیم" (از انتشارات توفان صفحه ۱۸).

وی در همان اثر ادامه می‌دهد: "این چنین جنگهایی (واقعاً ملی) "بخصوص" در سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ بوقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچ وجه امکان بوقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی‌کند، توضیح می‌دهد که چگونه بایستی جنگی واقعاً ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد".

لنین روسی به "حزب کمونیست کارگری" ایرانی درس میهنپرستی داده و می‌گوید: "آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگهایی را امروزه امکان پذیر نمی‌دانست، می‌توانست در سال ۱۹۱۵ از جنگهای ملی که نمونه‌هایی از آن بین سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ بوقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان می‌سازد که ما اهمیت مثبت آنرا حاشا نمی‌کنیم. طبیعی است نمی‌توانست چنین کاری بکند، جزوه لنین و زینویف در مورد سوسیالیسم و جنگ تفسیری است از قطعنامه‌های حزب ما، یعنی توضیح عامه فهم قطعنامه می‌باشد. در صفحه ۱۵ این جزوه، سیاه روی سفید آورده شده است که "سوسیالیستها حق دفاع از خصلت مترقی و عادلانه دفاع از میهن و یا جنگ تدافعی را تنها به مفهوم "سرنگونی حکومت بیگانه" برسیت شناخته و

ادامه در صفحه ۱۰

دین افیون توده‌هاست

انتر ناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی جهان وطنی - کسموپلیتنیسم (۳)

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران"

است به مسئله ملی در دوران امپریالیسم و پیدایش لنینیسم اشاره کرده می‌آورد: "در سابق معمولاً به مسئله ملل مظلوم مثل یک مسئله صرفاً حقوقی می‌نگریستند. اعلام پرطمطراق "تساوی حقوق ملل"، اعلامیه‌های بیشمار راجع به "مساوات ملل"، - اینها بود اقداماتی که احزاب بین‌الملل دوم به آن قناعت ورزیده و در عین حال این حقیقت را منکوم می‌داشتند که "تساوی ملل" با وجود امپریالیسم، هنگامیکه گروهی از ملل (اقلیت) با استثمار گروه دیگری از ملل، زندگی می‌کنند جز تمسخر ملل مظلوم چیز دیگری نیست. اکنون این نظریه حقوقی بورژوازی را در مسئله ملی باید رسوا شده دانست. لنینیسم مسئله ملی را از اوج اعلامیه‌های پرطمطراق پائین کشیده به زمین آورد و اظهار داشت که اعلامیه‌های "تساوی ملل"، تا از طرف احزاب پرولتاریائی با مبارزه مستقیم آزادیخواهانه ملل مظلوم تقویت نگردد بیاناتی پوچ و قلابی خواهد بود. باین ترتیب مسئله ملل مظلوم مسئله مساعدت و کمک حقیقی و دائمی در مبارزه آنان بر ضد امپریالیسم و مساعدت در مبارزه برای ایجاد تساوی حقیقی ملل و موجودیت مستقل دولتی آنان گردید."

رفیق استالین در جمع‌بند خود از لنینیسم برخورد کمونیست را در مورد مسئله ملی تنظیم کرد و نوشت: "مسئله حقوق ملل یک موضوع منفرد و مستقلی نبوده بلکه جزئی است از مسئله کلی انقلاب پرولتاریائی، و این جزء مطیع کل بوده و از نقطه نظر کل باید به آن نگاه کرد. مارکس در سنوات چهل قرن گذشته طرفدار نهضت ملی لهستانیها و مجارها و علیه نهضت ملی چکها و اسلاوهای جنوبی بود. چرا؟ برای اینکه در آنزمان چکها و اسلاوهای جنوبی "ملل مرتجع" و در اروپا "مقدمه الجیش روسیه" و پیش‌آهنگ حکومت مطلقه بودند. در صورتیکه لهستانیها و مجارها "ملل انقلابی" بودند که ضد حکومت مطلقه مبارزه می‌کردند. برای اینکه به نهضت ملی چکها و اسلاوهای جنوبی، کمک غیر مستقیم به تزاریسم یعنی خطرناکترین دشمن نهضت انقلابی در اروپا می‌بود." رفیق استالین این مارکسیست.... ادامه در صفحه ۱۱

برخورد کمونیستها به مسئله ملی

روشن است که ناسیونالیسم یک فاشیست اروپائی و یا نازی آلمانی با ناسیونالیسم یک سیاه افریقائی که برای حق حیات خود مبارزه می‌کند از زمین تا آسمان فرق دارد. اگر ملی‌گرایی یکی، تئوری توجیه غارت و چپاول است، ناسیونالیسم ملت سرکوب شده یا میهن‌پرستی دیگری، مترقی و قابل حمایت است. لنین برای فهماندن به این بیخردان بود که نوشت: "در هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت متمکن، یک مضمون دموکراتیک عمومی بر ضد استمگر وجود دارد و همین مضمون است که ما بی‌قید و شرط از آن پشتیبانی می‌کنیم (در باه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش). و در جای دیگر: "باید میان ناسیونالیسم ملت استمگر و ناسیونالیسم ملت مستمده، بین ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذاشت" (در باره مسئله ملیتها یا "سیستم خود مختاری").

لنین در حقیقت همان روشی را در برخورد به استقلال ملی ملل در پیش می‌گیرد که مارکسیم به ما می‌آموزد و مارکس در برخورد به کارگران لهستان و یا انگلستان و ایرلند و یا سیاست استعماری تزار نسبت به ایران و انگلستان نسبت به هندوستان و یا آفریقای سیاه داشت.

رفیق استالین می‌گفت: "...مبارزه ملی در شرایط سرمایه‌داری نو، مبارزه طبقات بورژوازی با یکدیگر است. بورژوازی گاه موفق می‌شود که پرولتاریا را نیز به سوی جنبش ملی جلب نماید، و آنگاه مبارزه ملی به لحاظ نمای بیرونی خویش کارا کتر "همه خلقی" پیدا می‌کند، اما فقط به لحاظ نمای بیرونی خویش. در ماهیت امر این مبارزه همواره مبارزه‌ای بورژوائی که در اساس برای بورژوازی سودمند و به صرفه می‌باشد باقی می‌ماند.

اما از اینجا به هیچوجه نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که پرولتاریا نمی‌بایستی علیه ستم ملی مبارزه نماید." استالین که پس از لنین بزرگترین مارکسیست عصر حاضر، شاگرد وفادار لنین و آموزگار بزرگ لنینیسم

Workers of all countries unite!

TOUFAN

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

Nr. 34 - Jan. 2003

وجدانهای پاک و بیدار

دانشجویان اساساً جوانانی هستند که در پی کسب و جستجوی دانش‌اند. آنها از این طریق با روش تحقیق و تفحص، پویندگی و پرشگرمی، جستجوگری آشنا شده و به کار علمی اشتغال می‌ورزند. دانشجویان بخاطر عدم شرکت مستقیم در تولید اجتماعی هنوز جایگاه پایدار و مستقیم طبقاتی نیافته‌اند. منشاء طبقاتی آنها اکثراً از طبقات خرده بورژوا و بورژوای جامعه است. باین جهت از نظر علم مارکسیسم-لنینیسم از قشر دانشجو و نه از طبقه دانشجو سخن می‌رود. دانشجویان بعلمت همین عدم وابستگی مستقیم طبقاتی و علائق بلاواسطه اقتصادی بسیار حساس‌اند و تحت تاثیر اکتسابات ذهنی خود بشدت از بعدالتهیهای اجتماعی رنج می‌برند. قشر دانشجو بویژه در ممالک زیر سلطه نظیر کشور ما ایران می‌تواند جهت گیری انقلابی پیدا کند و به طبقات انقلابی جامعه نزدیک شود. در دوران دانشجویی عامل ذهنی نقش قطعی در سنگبیری فکری دانشجویان بازی می‌کند. تجربه در ممالکی نظیر ما نشان می‌دهد که دانشجویان اولین قشری هستند که فریاد اعتراضشان علیه بیعدالتی، سرکوب و وحشیگری رژیمهای مستبد بلند می‌گردد. آنها خواهان یک دموکراسی مردمی بطور عام هستند. ما این تجربه را در زمان رژیم منفور پهلوی داشتیم و اکنون نیز با این تجربه در رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی روبرو هستیم. ویژگی جنبش دانشجویی در عین آگاهی ذهنی و دارا بودن ایده‌آل انسانی،.... ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران